رسالهٔ

حل اختلاف

تالیف : آیة‌الله کردستانی
شیخ محمد مردوخ

پاورقی: بقلم رسای م . س . م

بجز صلح وصفایم ، درجهان جان، نمی باشد
بجز ایجاد وحدت ، دردلم ، پنهان نمی باشد

(رسالهٔ)

(حل اختلاف)

تألیف فقیر محمد مردوخ

کردستانی

۱۳۴۶

اگرداری غم اسلام ودر واقع مسلمانی .
یکیرا ،دومبین، احول مشو، اینسان نمی باشد
بیا، دردیده بنگر ، غیر وحد ترا نمی بیند
بکاخ دل، بیا، جزعاشق یکسان نمی باشد

شعر از مصری سیدیان

«(باسمه تعالی)»

چندروز پیش، حضرت حجةالاسلام ، آقای حاج میرزا خلیل کمرهٔ کتابی را که بمنظور رفع اختلاف فریقین . وتجدید وحدت اسلامی تألیف فرموده و بعنوان (ارض النبوة جسر عظیم) چاپ و منتشر ساخته ، یک نسخه‌را ، برای اینجانب فرستاده، تقاضا نموده بود که‌نظر خودرا دراین مورد بنویسم اینک بامتثال درخواست ایشان بتحریر این رساله‌پرداخته. مورداختلافـرا بیان ونظر خودراطبق‌موازین عقلیه . وبراهین‌نقلیه. ومندرجات کتاب نهج‌البلاغه . برشتهٔ تحریر در آوردم . باشد که وحدت طلبان تشیع با دقت مطالعه فرموده باخواست خدا

(اختلاف ذات‌البین)مرتفع . وباردیگر گروه مسلمین ، بنعمت وحدت وسعادت اخوت نایل وفایز آیند . لعل‌الله یحدث بعدذالک‌امراً (وماذالک علی‌الله بعزیز)ـ

«((موارد اختلاف))»

عمدهٔ موارد اختلاف بین عـامهٔ مسلمین واهل تشیع از این قرار استـ

(۱) خلافت (۲) سلطنت (۳) قرآن (۴) اذان(۵) شستن پا در وضو (۶) گذاشتن مهردرنماز (۷)مرده‌پرستی (۸)عاشوراء (۹)باغ فدك(۱۰) امام زمان (۱۱) سب و رفض اصحاب رسول (ص) (۱۲) مواریث. که تجدید وحدت‌اسلامی منوط بحل‌اینگونه اختلافات است .

مسلماً تاآنها حل نشوندتجدید وحدت‌حقیقی که‌علةالعلل تعالی و ترقی و پیشرفت دین مقدم اسلام وهدف سنگین‌آیهٔ واعتصموابحبل‌الله جمیعاً ولاتفرقوا و آیهٔ ، ولاتفرقوا ـ فتفشلواوتذهب ریحکم میباشد محال خواهد بود .

(خلافت‌وخرق‌اجماع)

عموم مسلمین جهان . ومؤرخین اسلام و غیر اسلام متفق‌اند براینکه پیغمبر اکرم . خلیفه وجانشین معین نکرده است اهل تشیع خرق این اجماع کرده‌و میکویند پیغمبر در (خم‌غدیر) حسب‌الامر خداوند .

علی‌را جانشین خود ساخته‌و خلیفهٔ بلافصل او است . خلفاء بـاوظلم کردند وخلافت را که حق‌واقعی او بود، ازاو غصب نمودند.

(((میگویم)))

لازم‌است موضوع بحث ، تجزیه وتحلیل‌شود. تاحق وحقیقت آشکار گردد. اولا باید فهمید که آیا تعیین امیر لازم است یانه؟

دوم ـ اینکه آیا پیغمبر کسی را امیر بر مسلمین قرار داده یاخیر ؟

سوم ـ اینکه‌اگر پیغمبر امیرمعین نفرموده. چه‌کسانی حق تعیین امیر رادارند؟

(((قسمت اول تعیین امیر)))

راجع به‌تعیین امیر که قسمت اول است. قطع نظر ازدلایل عقلی و نقلی کلام خود

حضرت امیر است که درخطبهٔ (۴۰) ازنهج‌البلاغه چنین‌میفرماید (وانه لابد للناس من امیر بر او فاجر یعمل‌فی امارته المؤمن ویستمتع فیها الکافر و یبلغ الله فیها الاجل ویجمع به‌الفیئی ویقاتل به‌العدو

وتأمن به السبل ویؤخذ به‌للضعیف من القوی حتی یستریح بر، ویستراح من فاجر).

ترجمه ـ ناچار برای مردم نصب امیر لازم است ، خواه نیکوکار یابد کار(۱) تادر زمان امارت اومؤمن آسوده‌حال بعبادت وامر معاش بپردازدکافر هم بهره‌مند گردد . وخداوند عمر طبیعی مردم را به پایان برساند . (که بکشتار یکدیگر نپردازند) به‌وسیله امیر خراج جمع آوری شود . و لوازم جنگ بادشمن فراهم گردد . راهها ایمن شود .وحق ضعیف از قوی دریافت گردد . تانیکوکار در رفاه باشد . و ازشر بدکار درامان ، مانند طبق گفتار امیر که بادلایل وموجبات بیان فرموده نصب امیر برای نظم اجتماع لازم وضروری است .

---

(۱) این کلام رسای حضرت امیر کاملا میرساند، که هر شخصی پادشاه اسلام ، شد و زمام امور مسلمین‌را ، بدست گرفت، مادام که ایمان داشته‌باشد، درهر امری، که برخلاف دین مقدس اسلام تلقی‌نشود. اطاعتش واجب میگردد، که عیناً برابر، رئی اهل‌سنت وجماعت میباشد .←

(قسمت دوم تعیین امیر شده یا خیر)

فاماراجع بقسمت دوم . که آیا پیغمبر (ص) کسی‌را بسمت خلافت وامارت برمسلمین تعیین فرموده یا نه ؟

☆(((میگویم)))☆

شواهدوآثار ، دلالت‌دارند براینکه (پیغمبر) اکرم(ص) (علی) را از تمام اقارب واصحاب خود

توضیح اینکه، چون‌اطاعت از گفتار وکردار واقرار ،انبیا واجب است عصمت درایشان ، مشروط شده۔ولی چون ، ازغیر ایشان تبعیت واجب نمیباشد ۔ بهمین جهت عصمت هم منظور ومشروط نشده هم‌چنانکه آقایان تشیع میگویند. اینست که علة غائیه از وجود (پادشاه وامیر) همچنانکه حضرت امیر فرموده، فتق ورتق وصلح واصلاح ملک ملت ومملکت است، دیکر نظری ازجانب اسلام از لحاظ استحقاق وصفی بخود اونشده است، که نفع عمومی۔ مقدم برنفع ، خصوصی میباشد۔واینکه(پادشاه) یاامیر) لازم‌است که‌از همه←

بیشتر دوست داشته . وقلبا(۱) مایل بوده که او را جانشین خود قرار دهد. اما بایک مانع طبیعی علاج ناپذیری‌مواجه گشته که‌مقدور نبوده‌مقصودخودراانجام دهد . وآن عبارت ازجوانی وخورد سالی علی‌بوده. که‌در قبایل عرب احترام (کبر سن) فوق‌العاده مهم وواجب‌الرعایه بوده‌که هیچوقت جوانان را بر پیر۔ مردان امیر نساخته‌اند .که‌جرجی زیدان هم‌درکتاب

کس بهترباشند۔ چون محور اصلاح‌ملت وقلب‌آرامش و تمدن وتدین مملکت‌اند، مورد اتفاق تشیع وتسنن همه فرق اسلامی بلکه پسند همهٔ جهانیان میباشد.

م م س

دلالة ، شواهد وآثار برامور معنوی، ازاقسام دلالتهای‌ظنی‌است. که منتج یقین ومفیده قطع نمیباشند. بنابراین ، میل قلبی حضرت رسول (ص) بتأمیر حضرت علی (ض) قطعی نخواهدشد. ومیگوئیم که‌آنحضرت هیچ‌وقتی، بخاطر مخلوق، ازاجرای‌اوامر خالق، فروگذاری نکرده است. وابلاغ، امارت‌اسامه برجیش‌مسلمین بعموم ال‌واصحاب پیروجوان‌سند دعوای خودومخالف باهمین‌مانع‌طبیعی، تلقی‌خواهیم کرد.

(میل قلبی) دراینجا، فقط بمنظورداد خاءالعنان←

(تمدن اسلام) جلد اول صفحه (٥٢) نوشته وتواریخ دیگر نیز ذکر کرده‌اند. چنانکه درموضوع (اسامهٔ بن‌زید که بعداً ذکر میشود. اشراف واکابر مهاجرو انصاربی اندازه ملول ودلتنگ شدند. که‌اگر شیخین باحسن سیاست جلوگیری نکرده بودند. چیزی‌نمانده بودکه شیرازهٔ اسلام گسیخته گردد. بهمین سبب بود که‌ابوطالب جرأت نداشت‌نبوت پیغمبر راعلناً تصدیق

گفته‌شده‌مثل انا أوایاکم لعلی هدی، اوفی‌ضلال‌مبین-در صورتیکه‌یاران آنحضرت دراطاعت‌وانقیادوجانبازیوفدا-کاری‌درترویج دین‌وانجام‌فرامین‌او، بالاتر ازآن‌بودند که‌مورد سوء‌تفاهم سرپیچی واقع شوندکه (فلاوربك لایؤمنون، حتی یحکموك فیما شجربینهم ثم‌لایجدوا فی‌انفسهم‌حرجاً‌مماقضیت)،ویسلموا تسلیماً) آیادر برابر این‌آیه میتوانستند سرازفرمان اوبپیچندبلکه‌استکراه قلبی نسبت بفرمان اوداشته باشند؛حاشاوکلا. مسلماً اگر می‌خواست(علی‌را) جانشین خودکند ازکسی‌باك نداشت وبعموم ابلاغ میفرمود همچنانکه (ولایت) او راکه دست کمی از خلافت نداشت اعلان‌کرد.

محال‌عقل‌است که‌پیغمبر چیزیرادوست‌داشته‌باشدوخداوند آنرا نخواهد. مگرخودپیغمبرعرب نبود، ازآداب←

کند ومیگفت -

لولاالملامةاوحذاری سبة

لوجدتنی شمجاً بذاك مبینا

ترجمه - اگر ترس ازملامت ودشنام قریش مانع‌نبود هرآینه باشتاب وصراحت نبوت تورا تصدیق میکردم -

قانون (اختصاص امامت باکبر اولاد) هم مبنی برهمین رسم‌ویاسای‌عربی است. که (پسر کوچك هرچند شایسته‌ترهم باشد. حق امامت ندارد.

-(((موضوع غدیر خم)))-

پس‌ازآنکه حضرت دید راه‌خلافت بروی‌علی مسدوداست. هنگام مراجعت از(حجةالوداع) برحسب اقتضاء. والهام الهی. درمحل (غدیر خم) باحضور هزاران نفرکه دررکاب حضرت بودند. فاتحین‌یمن

ومراسم اعراب خبر نداشت - اهمیت کبرسنرا، نمی-دانست‌چرا؟اسامه راباصغرسن (امیر) آنهم امیر جیشی که‌بجنگ وقتال وبرای توسعهٔ اسلام میروند. کردمگر این‌کار بآداب و رسوم عرب لطمه وارد نمیآورد؟ مگر خلاف میل ایشانرا، باین،درخود احساس نمی-

هم که (علی) جزو آنها بود بآن جمعیت ملحق شدند مقام (ولایت) رادر بارهٔ علی بعموم تبلیغ فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه . اللهم وال من والاه. وعادمن عاداه . وانصرمن نصره. واخذل من خذله ..) که هر کس مرا دوست میدارد علی راهم باید دوست بدارد . واورا نیاز ارد .

اهل تشیع که همیشه مترصداند . درهر جاودر همه‌چیز باعامهٔ مسلمین مخالفت نمایند . کلمهٔ (ولایت) راکه درقرآن همه‌جا بمعنی (دوستی) است و قراین حال وجملات بعدی هم که میفرماید (اللهم وال من والاه وعادمن عاداه . وانصر من نصره. واخذل من خذله) همین معنی را تأیید مینمایند چون ولایت وعداوة و خذلان و نصرترا در مقابل هم ذکر کرده است . به‌(خلافت) تأویل میکنند . میگویند خداوند در محل

کرد؛ آیامیتوانیم بگوئیم، پیغمبر اشتباه کرد! (معاذالله بلکه همهٔ اینها رامیدانست، ولی توجه مبارکش تنها بانجام کاری معطوف بود که باعث خوشنودی پرورد گارش میباشد .

البته واقعهٔ (جبلهٔ ایهم) راکه درزمان حضرت ←

غدیر خم به‌پیغمبر امر فرمود . خلافت علی را تبلیغ کن. اگر تبلیغ نکنی رسالت خدارا تبلیغ نکرده‌اید (یاایهاالرسول بلغما أنزل الیك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس) درصورتیکه آیهٔ مذکوره مدنی است. هشت سال پیش ازقضیهٔ غدیر خم درمدینه درسال سوم هجری نازل شده . و راجع به‌نکاح زینب دختر جحش است. وارتباطی باغدیرخم که‌در سال یازدهم هجری واقع شده ندارد .

-(((آیهٔ خمی یاغدیری نداریم)))-

آیات قرآن فقط دو قسم‌اند . اگر در مکه نازل شده .آنهارا (مکی) میگویند . واگر درمدینه نازل شده‌اند .آنهارا (مدنی) میخوانند . آیهٔ (خمی) یـا (غدیری) که در غدیر خم نازل شده باشد . در

(فاروق اعظم) (رضی‌الله عنه) واقع شد واوراق زرین تواریخ دوست و دشمن از آن یاد میکند باید برای استناد این موضوع بیاوردیم .

علاوه براین، خداوند کریم ، درقرآن‌عظیم، فقط نصب رسالترا بخودش نسبت داده است که (انی جاعل فی‌الارض خلیفه) و(والله اعلم حیث یجعل رسالته) ←

قرآن وجود ندارد .

اگر پیغمبر اکرم از طرف خداوند (باآن شدت) مأمور تبلیغ خلافت علی بوده . بر او واجب بود مانند سایر احکام اسلامی باصراحت بیان‌فرماید . (کنایه) بجای (صریح) درچنین امر مهمی منافی‌شأن نبوت و مخالف با تبلیغ است هم‌چنانکه ازلفظ (بلغ فهمیده میشود . زیرا سبب گمراهی خواهد بود و پیغمبر اکرم مامور هدایت است. نه گمراهی کردن.

بعلاوه تأویل مذکور . خیانت بلکه اهانت بحضرت امیراست که‌اورا ازمقام(ولایت) بمقام(خلافت) نزول میدهند. چه‌مقام ولایت بمراتب بالاتر ووالاتر ازمقام خلافت است . خلافت ازامور سیاسی و مشاغل

واماامرخلافت خاصه که (بأمیرازآن تعبیرمی‌شود، به‌شورای مسلمین حواله فرموده است که (ازامورو از کارهای مسلمین است (وامرهم شوری بینهم) وایشان هرکسیرا که دانستند برابر دین مقدس اسلامی بهتر ازدیگران است بحکم(شورای) اورا انتخاب،میکنند، هم‌چنانکه مهاجروانصار بویژه خلفا مخصوصاً حضرت (علی‌ض) آنرا انجام دادند وهمگی بآن راضی‌شدند (رضی‌الله‌عنهم‌ورضواعنه) . م س م

دنیوی است . ومولود نظم اجتماع است .

اما ولایت امری است دینی و مقامی است روحانی . ومولود عقیده وایمان است که هرمسلمانی وجداناً و مذهباً خودرا مکلف میداند . هرکس بعالم اسلامیت بیشتر خدمت‌کرده . وفداکاری و جانبازی نموده. اورا بیشتردوست بدارد. بویژه پیغمبراکرم‌هم‌رسماً دوست داشتن اورا توصیه فرموده باشد. که بر همه واجب میشود اورا دوست بدارند (وماینطق عن‌الهوی ان‌هوا لاوحی یوحی).

باضافه مقام خلافت شغلی است پرزحمت و مسئولیت‌و خطرناک . که خود علی میفرماید (لقمة ینغص بهاآکلها) براثر خلافت عمر . وعثمان وخود علی کشته شدند . حسن مسموم گردید. حسین شهید گردید . همچنان سایر أئمه .. که هرکدام درصدد خلافت بودند . یاکشته میشدند . یامسموم میگشتند.

اما مقام ولایت . عزتی است بدون زحمت و مسئولیت وبدون خطر . که هیچیک ازاقارب واصحاب رسول دارای چنین‌مقام ومنزلتی‌نبوده‌اند . که‌دامادش (عمر) بانهایت شوق وشعف باو تبریک میگوید (بخ بخ لک یاعلی قد اصبحت مولای ومولی کل مؤمن و

مؤمنة) مبنی برهمین توصیهٔ پیغمبر است که عموم مسلمین علی را از صمیم قلب دوست میدارند . و پیروی اورا موجب سعادت . و تخلف ازرویهٔ او را باعث شقاوت میدانند . وامام (شافعی که یکی ازفضلای مبرز عصر اسلامی بشمار میرود در محبت اوچنین میگوید -

الی م الام و حتی متی　　اعاتب فی حب هذا الفتی
فهل زوجت غیره فاطمه　　وفی غیره (هل اتی) هل اتی

کسیکه دارای چنین مقام و منزلت روحانی باشد . شغل خلافت وامارت برای اوافتخاری ندارد بلکه مخالف باتوصیهٔ پیغمبر است که هنگام مرض موت بعلی فرموده یاعلی پس ازمن ناگواریها خواهی دید. از آنها دلتنگ مباش . هر کسی براهی میرود . تو همه جا راه حق وطریق آخرت راپیش گیر. (مهاجر) و(انصار) درامر (خلافت) اختلاف خواهند(۱) کرد.

---

(۱) ازاین معلوم وروشن میشود، که حضرت رسول (صلی الله علیه وسلم) درحال حیاة ازخلافت، یاد کرده، وسرنوشت وجریانشرا باتمامی صعود وارتقاء، ونزول انحطاط آن بوحی - یاالهام درک فرموده است .

همچنانکه ازسیرتکاملی آن خبرمیدهد (ستکون الخلافه، بعدی ثلاثاًوثلاثین سنة) که همه آن، اثبات صحت خلافت خلفاأ اربعه. رایکی بعدازدیگری، اعلام میدارند

م س م

هر کس خلیفه شد تو بیعت کن واورا یاری نما.. که در خطبه (۱۷۴) ازنهج البلاغه بآن اشاره میفرماید -

(والذی بعثه بالحق . واصطفاه علی الخلق . ماانطق الاصادقاً. لقدعهدالی بذلک کله و بمهلک من یهلك. ومنجی من ینجو. ومآل هذا الامر. ومابقی شیأ یمر علی راسیی الا افرغه فی اذنی. وافضی به الی)-

سوگند بخدائیکه پیغمبر رابحق فرستاده.و اورا برخلق گزیده من سخن نمیگویم مگر براستی. بتحقیق آن حضرت تمام وقایع را بمن گفته . و راه رستگاری و تباهکاری رابیان فرموده . و عاقبت امر خلافت رابمن خبر داده . و چیزی باقی نگذاشته که برسر من بگذرد مگرآنرا درهر دوگوشم فروبرده. وبمن خاطر نشان ساخته است .

ونیز درخطبه (۳۷) هنگامیکه ابوسفیان باو گفت چرا باابوبکر بیعت کردی - ؟ میفرماید-

من پیش ازبیعت هم (مطیع)ابوبکر بوده ام. وریسمان میثاق در(گردن) دارم که(هر کس)(خلیفه) شود من باو (بیعت)کنم و اورا یاری نمایم (فنظرت فی امری فاذاً ، طاعتی قدسبقت بیعتی واذاً ، المیثاق فی عنقی لغیری) -

جملهٔ (واذا ألميثاق في عنقي لغيري) صراحت دارد که علی خلیفهٔ (بلافصل) نبوده . بلکه مکلف بوده هر کس خلیفه شود باو بیعت نماید .

پیشوایان تشیع . در برابر این صراحت (که هیچگونه تأویلی بر نمیدارد. خودرا بخواب خرگوشی زده توجهی بآن مبذول نمیدارند . گویا خجالت میکشند . که معترف شوند . سالها است بمردم دروغ گفته‌اند که (علی خلیفهٔ بلافصل است).

در روضةالصفا صفحهٔ (۴۹۷) و تاریخ ابن خلدون صفحهٔ (۶۴) متمم‌جزء دوم ودر اکثر تواریخ مذکور است که حضرت رسول هنگام مرض موت به مسجدآمد . پس‌از توصیه درباب اخراج مشرکین از جزیرة العرب . ودادن صله و جائزه بسفراء قبایل عرب . خطاب بمهاجرین فرمود. مساعدت‌های انصار را فراموش نکنید . هرکس از شما امیر شود با نیکانشان نیکی کند . وازبدانشان در گذرد.

جملهٔ (هرکس ازشما امیر شود) دلیل‌روشنی است که پیغمبر کسی را بخلافت معین نفرموده . و موضوع (غدیر خم) مطلقا مربوط بخلافت نبوده است .

پس ازاینکه مهاجروانصار درسقیفهٔ بنی‌ساعده (باابوبکر بیعت) کردند . ابوسفیان شنید . عازم آمد باوبیعت کند . رفت و عباس عم پیغمبررا با خود متفق ساخت وبا تمام بستگانشان نزد (علی) آمدند و گفتند .

ما تصمیم گرفته‌ایم بتو بیعت کنیم . و هرکس با ما مخالفة کند گردنش را میزنیم .

علی هردو را از مخالفت و مفاخرت برحذر داشت . جمعیت فشارآوردند . خطاب بآنهافرمود (ایها الناس شقوا امواج الفتن بسفن النجاة، وعرجواعن طريق المنافره . وضعواتيجان المفاخره . افلح من نهض بجناح . او استسلم فاراح! هذا ماءآجن . ولقمة يغص بها آكلها . و مجتني الثمرة لغيروقت اينا عها كالزارع بغيرارضه)

خطبهٔ (۵) از نهج البلاغه . که خلافت را بآب ناگوار. و لقمه گیرنده تشبیه‌کرده وازقبول‌آن نفرت مینماید .

تقاضای عباس وابوسفیان . که ما میخواهیم بتو بیعت کنیم . و نفرت و امتناع علی از قبول تقاضای آنها . دلیل واضحی است که علی در آن

موقع خلیفه نبوده . وقضیهٔ (غدیرخم) ارتباطی با
خلافت او و غیره ندارد .

و نیز در روضة الصفا . صفحه (۴۶۸)
و تواریخ دیگر . مذکور است که هنگام شدت
مرض رسول ! اصحاب فریاد زدند (وامحمداه . .
من لامتك بعدك ـ ؟) حضرت آنها را تسلی داد
و فرمود ـ (قرآن امام شما است . بر احکام آن
را سخ باشید . خدا یاور شما خواهد بود (۱)

باز در روضة الصفاصفحه (۴۶۹) وتاریخ
ابن خلدون صفحه (۴۱۹) جزء اول . وبخاری
صفحهٔ (۱۶۴) جلد سوم شرقاوی . وسایرتواریخ
مذکور است که هنگام مرض الموت رسول . عباس
بعلی گفت علایم مرگ از رخسار پیغمبرمشهوداست.
بنابراین لازم است نزد او برویم و بپرسیم پس از

حدیث انی تارك فیکم الثقلین :کتاب الله
و سنتی دلیل واضحی است براینکه پیغمبر اکرم با
وجود استفهام جماعت از تعیین خلیفه بعد از او
بجملهٔ (من لأمتك بعدك یا رسول الله) ، کسی را
جانشین خود قرار نداده بلکه (کتاب‌وسنت) یعنی
قرآن وحدیث را بدودلیل، درپاسخ ایشان ذکر ←

او چه کس خلیفه است ـ ؟ اگر از ما باشد
چه بهتر . و اگر دیگری است ما را باو توصیه
فرماید . علی گفت من طالب دنیا نیستم . بخدا
سوگند چنین سؤالی از آن حضرت نخواهم کرد ـ
جملهٔ (پس از رسول چه کسی خلیفه است) دلیل
روشنی است که علی خلیفه نبوده . و پیغمبر کسی
را بخلافت معین نکرده است .

همچنان ، فرستادن پیغمبر در هنگام مرض ـ
الموت . ابوبکر را . بمسجد برای امامت. دلیل‌دیگری
است که علی درغدیر خم خلیفه نشده. اگر خلیفه‌شده
بود. میبایستی اورا بمسجد بفرستد ـ

علاوه بر شواهد مذکوره . عموم مسلمین و
مورخین متفق‌اند براینکه پیغمبر اکرم جانشین معین
نکرده است . زیرا نمیخواسته باتعیین کسی دیگرراه

کرده و معرفی نموده است .

اول ، اینکه تا تشدید را ، در عمل بقرآن
و حدیث که معنا و چکیدهٔ آنست ، برای همیشه
بایشان نشان داده و محافظت و مواظبت و نگهداری
کلیرا از آنان ، که آخرین برنامهٔ بشروخلیفهٔ ناطق
وصامت میباشند ، درمغزشان جادهد ←

انتخاب را برعلی مسدود نماید . بامید اینکه شاید حوادثی پیش بیاید که سالخوردگان از رسم عربی صرفنظر کنند . و علی را بخلافت بپذیرانند . چنانکه هنگام مرض موت بمنظور زمینه سازی برای خلافت علی . امر فرمود که عموم اشراف و اکابر در معیت (جیش اسامه) حرکت کنند . اشراف و اکابر ازاین امر که برخلاف رسم دیرینه عرب بود. دلتنگ‌شدند. واز تابعیت اسامهٔ جوان خوردسال استکراه داشتند. سعدبن عباده‌خودرا به‌بیماری زد. سائرین هم‌بامتثال امر . هرروز بلشگرگاه (که دربیرون شهر بود)می-رفتندوغروب بااسامه بشهر مراجعت‌میکردند. وبسراغ حضرت میرفتند . تا اینکه حضرت رحلت فرمود .

دوم اینکه تا باب انتخاب واختیار خلیفه و امیر بر امت او بسته نگردد وبعداز رحلت آنحضرت هرکسی را که صلاحدید آنمقام دانستند بـاین معنی که اهل حل وعقد او را بحکم شورای (وامرهم شوری بینهم) برای این امراجتماعی ، کاندید کردند ، بتوانند برکرسی (امارت) بنشانند . ونگویند خلیفه را پیغمبر تعیین کرده وفعلا بعلت رحلت باب انتخاب مسدودشده است.

م س م

و (اسامه)بشرکت درغسل پرداخت . وابوبکر بخلافت برگزیده شد واوضاع ، شکل دیگری بخود گرفت.

اما ابوبکر که بقصد پیغمبر واقف بود . روز بعد دربالای منبر . علی رووس الاشهاد گفت.

ای‌مردم : من دیروز برای جلوگیری‌ازفتنه و آشوب بیعت شما را پذیرفتم . من تاب تحمل‌بار خلافت راندارم . بیعت خودرا پس بگیرید . من بهتر نیستم درحالیکه علی میان‌شما است (اقیلونی لست‌بخیر منکم وعلی فیکم) ذکر علی بمنظور جلب توجه‌مردم بودکه اورا بخلافت بپذیرانند . ومقصود دیرینه‌پیغمبر عملی گردد . اما مهاجر وانصار از رسم عربی صرف نظر نکردند. وگفتند پیرمردترین وصالحترین اصحاب توهستی . پیغمبر تورا درامر دین پیشوا قرارداده (۱)

---

(۱) دراینجا بخوبی روشن میشود، که انتخاب ابوبکر تنها برای پیر مردیش نبوده ، چون در بین اصحاب، ازاو سالخورده‌تر بودبلکه اولا برای‌صلاحیتش بوده وثانیاً بعلت امتیاز تقدم درنماز ، بامر حضرت رسول، انجام گرفته‌است که‌این‌هم‌بصلاحیت‌او برمیگردد پس اگر حضرت رسول، میل قلبی بجانشینی (علی) میداشت ←

درامر دنیا بطریق‌اولی پیشوا هستید.ما کسی راسراغ نداریم که برتو حق‌تقدم داشته‌باشد..دوباره مهاجر وانصار بالا تفاق بابوبکر بیعت‌کردند . واو ناچار فبول کرد که فتنه وآشوب رخ‌ندهد . وازحسن این اتفاق وانتخاب بودکه بازار دین رونق گرفت و ترقیات روزافزون نصیب اسلام شد.

ازتفصیل مذکور روشن است که پیغمبر کسی‌را جانشین خود نساخته وموضوع (غدیر خم) ارتباطی باامر خلافت ندارد . واصرار براین دروغ جزعناد و مخالفت باعامهٔ مسلمین . محمل دیگری ندارد . بنابراین به‌قسمت سوم میپردازیم که چه‌کسانی برای تعیین‌امیر صلاحیت دارند . ؟

٭(((تعیین کنندگان کیانند)))٭

وقولا وفعلا آنراا بلاغ‌میفرمود،مردم‌اورامی‌پذیرفتندو تعللی که‌برای ابوبکر میکردند برای اوهم میکردند همچنانکه بعداً هم‌اسامه راراه انداختند پس امرتقدم ابوبکر ازصمیم قلب بودهم‌چنانکه‌سیرطبیعی خلافت نشان میدهد

م س م

حضرت امیر در مکتوب (۶) ازنهج البلاغه میفرماید (شوری ، درامر خلافت (متخصص) مهاجر وانصار است.هرگاه مهاجر وانصار برامارت(رَجُلی) اتفاق‌کردندواورا امیر وپیشوانامیدند. موردرضائیت خدا است اگرکسی ازطریق طعن. یااحداث بدعت. ازرأی مهاجر وانصار تخلف‌نماید . اورا باطاعت بازگردانید . اگر تمردکرداورا بقتل برسانید . بجهة اینکه ازسبیل مؤمنین خارج شده است.

(فانّما الشُوری لِلمُهاجِرین والأنصار، فَأَنْ اجْتمعوا عَلیٰ رَجُل وسمّوهِ اِمَاماً کان ذٰلِكَ لِله رِضیً(۱) فأَنْ خرج مِن‌اَمْرِهِمْ خارجٌ بطعن اوبدعة ردّوه‌الی‌ماخرج منه . فأن ابی‌قاتلوه عَلیٰ اتّباعه غَیرَ سبیل المُؤمنینَ. وولّاه‌الله ماتولّی) .

پایان گفتار . اشاره است بآیة (ومن‌یشاقق الرّسول بعد ماتبین‌له الهدی ویتبع غیرسبیل المؤمنین. نوله ماتولی ونصله جهنم وسائت مصیرا) حضرت امیر

---

(۱)واقعاًجای تعجب است که اهل تشیع میگویند ما تابع‌علی هستیم ونهج‌البلاغه راقبول داریم‌وکلام(علی) را که رضای خدا در رضای(أنصار) صراحة اعلام میدارد ، نمی‌پذیرند .

م س م

ازروی همین عقیده ، بجنگ(معاویه) رفت که‌ازسبیل مؤمنین یعنی رأی مهاجر وانصار ، خارج شد. وبر ضد خلیفه یعنی خود امیرکه مهاجر وانصار ، اورا بخلافت برگزیده بودند قیام کرد . ماهم بهمین‌عقیده مقتولین‌لشگر علی راشهید ومأجور . ومقتولین‌لشگر معاویه راعاصی و مهدورالدم میدانیم ..

(((کاسه از آش گرمتر)))

علی‌دراین مکتوب . صریحاً مهاجروانصار رامؤمنین میخواندوتخلف‌ازرأی آنهاراخروج‌ازاسلامیت‌میداند .

گروه‌شیعه مهاجر وانصار راظالم میخوانند. وآنها رالعن میکنند . وخودرا (کاسه ازآش گرمتر) مخالف مهاجر وانصارمعرفی مینمایند .!! که علی از ایشان تعریف میکرد و ایشانرا مستند صحت خلافت خویش معرفی می‌نمود بدیهی است که جای مخالفین مهاجر و انصاری که دوستان خدا وپیغمبر و علی بوده‌اند، دردوزخ است. چون‌صریح آیهٔ (ونصله جهنم وسائت مصیرا)میباشد بهرحال . طبق فرمایش امیر

روشن است که تعیین امیر امری است اجتماعی . و موکول برأی بزرگان اجتماع است که آنهارا (اهل حلّ‌وعقد) میگویند .که لازم است برای حفظ‌انتظام کسی‌رابامارت برگزینند. هرکس‌راانتخاب کردند. رأی اهل‌حل وعقد.طبق خطبهٔ (۱۷۲) برحاضروغایب مجری است. واحدی حق‌تخلف ندارد. که‌میفرماید (ولعمری‌لئن‌کانت‌الامامةلاتنعقدحتی‌تحضر عامةالناس. فما الی ذلک سبیل . ولکن اهلها یحکمون علی‌من غاب‌عنها . ثم‌لیس للشاهدان یرجع وللغایب‌ان یختار) ـ

علی علاوه براینکه خلیفهٔ بلافصل نبوده . همیشه هم‌ازقبول خلافت امتناع داشته واظهار نفرت کرده است . هنگامیکه خلیفهٔ سوم‌کشته شد .وآتش آشوب ازهرطرف شعله‌ور گردید . مردم ازعلی التماس‌کردندکه خلافت را قبول‌کنند . اوپس ازشرح اوضاع فرمود .

مرا رهاکنید ودیگریرا بجوئید. هرکس‌را شما امیر قرار بدهید . من ازشما باو مطیع‌ترخواهم بود . من وزیر باشم برای شما بهتر است تااینکه امیر باشم ـ (دَعُونی والتَمِسُوا غَیْرِی فَأنا مُستَقبِلُونَ

أمراً له وجوه والوان ، لاتقوم له القلوب و لاتثبت علیه العقول وان الآفاق قد أغامت . و المحجة قد تنکرت . ان أجبتکم رکبت بکم ما أعلم . ولم أصغ إلی قول القائل وعتب العلم وان ترکتمونی فأنا کأحدکم ولعلی أسمعکم واطوعکم لمن ولیتموه امرکم . وأنا لکم وزیراً خیر لکم منی أمیراً) خطبه (۹۱) ازنهج البلاغه. که از قبول خلافت اظهار نفرت میکند ، وصریحاً شغل وزارت را برای خود. برمقام امارت ترجیح میدهد. پیشوایان تشیع چه جوابی در برابر این صراحت دارند . بیان فرمایند ونیز در خطبهٔ (۳۳) از عبدالله بن عباس روایت‌شده که گفته من در (ذیقار) وارد برامیر شدم . کفش خودش راکه پاره شده بود میدوخت . فرمود این کفش بنظر شما چند می ارزد ـ؟ گفتم کفش پاره شده ارزشی ندارد .فرمود(والله لهی احب الی من امر تکم. الأن اقیم حقاً اوادفع باطلا)

(عدم رغبة علی بخلافت)

. سوگندبخدا این کفش پاره نزد من محبوبتر از امارت برشما است، لکن برای اینکه حقی رااقامه کنم

یا باطلی را براندازم قبول کرده‌ام .

در خطبه (۱۹۶) خطاب به طلحه و زبیر نیز میفرماید(والله ماکانت لی فی الخلافة رغبة ولافی الولایة اربة . ولکنکم دعوتمونی الیها وحملتمونی علیها) در اینجا نه فقط از شغل خلافت اظهار نفرت میکند. بلکه از مقام ولایت هم عدم رغبت خود را اعلام میدارد. چرا ـ؟

بجهة اینکه افتخار علی. باعلم وفضل وتقوا و شجاعت و اخلاق و مزایای فطری است . نه خلافت و ولایت ـ

جای شك و تردید نیست اگر باالتماس وفشار خلافت را براوتحمیل نمی کردند . ممکن نبود طبعاً زیر بارخلافت برود . زیراخلافت چنانکه قبلاذکرشد. جز زحمت و مشقت ومسئولیت وخطر جانی . حاصل و افتخاری ندارد. وبهمین سبب بود که ابوبکرهم ازقبول آن استکراه داشت . ومیگفت (اقیلونی) [1]

در صفحهٔ، ۲۱، گفته شد که ،ابوبکر، بمنظور برآوردن ،خواست دیرین، وآرزوی، قلبی حضرت رسول ،ص، که ،جانشینی علی بود، کلمهٔ ،اقیلونی، را برمنبرو عظوخطابه ، بمردم ابلاغ کرد و در اینجا ←

(بر عمل علی انتقاد نمیشود)

(علی) بهر اقتضای که بود(خواه بسبب جوانی
یا میثاق با پیغبر. ویامصلحت مسلمین) خلافت خلفا
را قبول کرد . و بهرسه خلیفه یکی پس از دیگری
بیعت نمود . کدام آیه . کدام حدیث. کدام عقل ومنطق
بما اجازه میدهد که ازعمل علی انتقاد نمائیم ـ ؟وبگوئیم
علی خلافت خلفارا قبول کرده . ما قبول نداریم؟!!
وحال اینکه پیغمبر میفرماید (علی مع الحق و الحق
مع علی) یعنی علی هیچوقت مرتکب عمل خلاف
نمیشود .

نوشته شده ، بخاطر پرمشقتی وجلوگیری ازخطرجانی
که یک قتل تدریجی است جملهٔ بالا را، اعلان کرده
است ابوبکر وحشت ازمرگ نداشت، ولی نمی خواست
اسلام درحال توسعه بمصیبت دیگری گرفتار شود.

بویژه درموقعی که فتنه وآشوب حساسیت پیدا
کرده و بعلت رحلت حضرت رسول ترقیات دین در
حال رکود مانده بود ، ←

خلاصه دربرابر اینهمه دلایل قاطعه.وبراهین
ساطعه . ومدارك منقوله ازخود علی درنهج البلاغه که
همه جا از قبول خلافت نفرت وامتناع داشته. وصریحاً
میگوید ـ (بخدا سوگند من طالب خلافت نیستم .
من ریسمان میثاق باپیغمبر درگردن دارم که هرکس
خلیفه شودمن باوبیعت کنم . من وزیر باشم بهتراست
تا اینکه امیر باشم) انصافاً میپرسیم آیا مجال و مفری
برای پیشوایان تشیع باقی مانده است که بتأویل و
تحریف و تشبث بلاباطیل بپردازند . وبگویند علی
خلیفه بلافصل است. ودر (غدیر خم) خلیفه شده است؟
اگر علی در غدیر خم خلیفه شده.جملهٔ (واذاالمیثاق

ظاهراً این دو فقره ضد و نقیض ، ولی در
واقع میتوان قتلرا علت دوم آن قرار داد ، که معلول
تنها . گاهی دارای علل متعدده خواهد شد . نورچراغ
شعلهٔ آتش، تابش برق پرتو خورشید همگی علتهای
روشنائی میباشند. منتهامیبود علت درهردو فقره بمطلقی
ذکرنشود .

اما حقیقت ، جزهردوی اینهاست، چون، تقیه،
یعنی دوروئی، ابریست که جمال خورشید واقعیت راسیاه،

فی‌عنقی لغیری) چه معنی دارد ـ؟ وعبارت (من‌وزیر باشم بهتر است تااینکه امیر باشم) چه‌محملی خواهد داشت.؟؟ ضدان لایجتمعان ـ

بدیهی است که‌نهج‌البلاغه‌را نمیتوانند(تکذیب) کنند . خجالت هم میکشند معترف شوند ـ سالها و قرنها است بمردم دروغ گفته‌اند . که‌علی در غدیر خم خلیفه شده . وخلافت اوبلافصل است . ناچارخود را بخواب خر گوشی میزنند . اینجا مانده‌و آنجا رانده (خسر الدنیا والاخره) هر که باحق و حقیقت مبارزه کند . زمین میخورد ـ چوباحق و حقیقت کار داری، چراازمردگان‌دس بر نداری، توبعدازیکهزارو سیصد واند، چه‌می‌دانی که‌بودندوچه کردند، سری‌یاری اگر بایارداری‌بدل، بااهرمن‌پیکارداری، بیامردانه از عالم گذرکن بما فوق طبیعت یك سفرکن م‌س‌م

ماهیت گوینده‌را گم‌روی‌حقیقت را بکلی‌می‌پوشاندنه‌از، صدیق‌اکبر بلکه‌هیچ‌وقتی‌درهیچ‌شخصی‌واقعی‌پیدا نمی‌شود ابوبکرازآن بالاتر بود که در قالب‌شایستگی علی، خود را از خطرجانی برهاند و علی را بدام‌کشتن بیندازد ،لذا، باید علت این‌تبلیغ مهم یك امری مهمتری‌باشد که‌برای اسلام‌خطری عظیم بشمار برودوهمه‌کس‌به←

(سلطنت)

عموم مسلمین متفق‌اند براینکه اطاعهٔ سلطان هرکه باشد واجب‌است .اهل‌حل‌وعقد هر کس‌راسلطان واولو الامر قرار دادند تخلف از امرونهی اوممنوع است .وحضرت امیر(چنانکه قبلا ذکرشد) متخلف‌را واجب القتل میداند. خداوندهم اطاعهٔ اولوا الامررا در ردیف اطاعهٔ خدا ورسول قرار داده است .که میفرماید(اطیعوالله‌واطیعواالرسول و اولی الامرمنکم) بنا براین تخلف از امرونهی سلطان . تخلف ازامر ونهی‌خداوند ورسول‌است.ومتخلف مستوجب‌قتل‌خواهد بود(لاتباعه غیرسبیل المومنین)ـ

اهل تشیع‌میگویندامارت وسلطنت مختض‌أئمه هر کس‌مقام سطنت را اشغال نماید. ظالم وغاصب‌است. که شاه اسماعیل صفوی بهمین سبب خود را بامام

آن اذعان بنماید وآن اینست

که دل ابوبکرپس ازبیعت اول مردم (شور عظیمی‌میزد)واز پیش آمد بسیار ناگواری، خبرمیداد و بخوبی میدانست که (حادثهٔ) بزرگی در شرف‌وقوع ولطمهٔ‌کمرشکنی، درراه‌اسلام ، کمین کرده است ←

موسی منتسب • نمود . و حال اینکه حضرت امیردر نهج البلاغه که قبلا ذکرشد صریحاً میفرماید(هر گاه اهل حل و عقد برامارت (رجلی) متفق شوند.. بـر عموم واجب است او رااطاعت کنند(کلمهٔ (رجل) نکره است(الرجل من جاوز حد الصغروبلغ حد الکبر) کلمه منکم) هم درآیه عام است وخطاب بعموم مسلمین است. بنا براین ـ عنوان اختصاص امارت به ائمه . ادعائی است بلادلیل ـ وخود را هم که جانشین امام میدانند می خواهند بدین حیله از خمس و مال ایشان استفاده نمایند . عجیبتر اینکه پیشوایان تشیع علاوه بر اینکه پادشاه را غاصب ، وظالم میدانند . وسلطنت را باءمام اختصاص میدهند .خود را هم بدون مدرك و سند(نائب الامام) میخوانند ـ !!

دشمنان دیرینهٔ دین میتوانند ، بکوچکترین مداخله و نشان دادن عکس العملی نقشهٔ خودرا عملی نمایند بویژه دراینموقع حساس که پایهٔ کاخ مشید ریاست اسلام شگافی عمیقی برداشته است

وآن صدای جـنگ داخلی ، شورو غوغا ، هیاهوی عجیب بود که بتندی باددر گوش ابو بکر طنین انداز و بسرعت برق داشت فضا وساحت مقدس ایندهٔ اسلام را بتیره گی ←

باضافه خودرا سید واولاد رسول هم میگویند. درصورتیکه ملاك نسبت(نطفه) است نه (رحم). یعنی ممیز نژاد تخم است نه مزرعه . گندم از گندم بروید جوزجو ـ (هوالذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً) که خداوند قانون انتسابرابذکور اختصاص داده . واناث را وسیلهٔ مصاهره معرفی فرموده است

بنونا بنوابنائنا وبنا تنا ـ
بنوهن ابناء الرجال الاباعد

بدیهی است که فرزند پسر • منتسب به جد است • و فرزنددختر منتسب بغیره • پیغمبریکه بدون پسر رحلت فرموده اینهمه اولاد رسول از کجا پیدا شدند ـ ؟ ؟ اینها درصورت صحت انتساب باید خود

سرسام آوری ، تهدید مینمود که عبارت از کوچکترین مخالفت وجزئی ترین اشارتی منفی بود، ازتنها یادگار وعزیزترین بازماندگان پیغمبر اسلام (فاطمهٔ زهراء) (ض) سرزندو بگوید.(من قبول ندارم)

توضیح اینکه(حضرت فاطمه زهراء) (رضی الله عنها) کهواقعاً درآنموقع زیر بزرگترین کوههای مصیبت کونی،قرار گرفته و هردم لکهای ابرحـزن وماتم ←

را از نسل علی بخوانند، نه اولاد رسول . (مَاكَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ) .(ضمایر جمع در آیهٔ مباهله) راجع باقارب طرفین است . نه شخص پیغمبر وزعیم (وفد نجران) چه بدیهی است که حسنین هر دو پسر علی هستند نه پسر پیغمبر ـ

ممکن است گفته شود که حسنین پسر خواندهٔ پیغمبراند میگوییم اگر پسر خواندگی سبب سیادت باشد . پس زید بن ثابث و نسل او هم باید همه سید واولاد رسول باشند . که بدیهی البطلان است زیرا خداوند میفرماید (و ما جعل ادعیاد ئکم ابنائکم) پسر خوانده . پسر نخواهد بود ـ (ادعوهم لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ)

وغم و اندوه بیشتر سایهای تیره و تارش را برسرش میانداخت و میتوان گفت که یك مجسمهٔ غم و مصیبت شده بود . که دو روز پیش پدری مثل پیغمر اسلام آنهم با ریاست عامهٔ بشر، از دست داده بود مسلماً نمی‌خواست که هیچ کس بجای پدرش بنشیند ودر صورة اجبار شرعی یا عرفی- دلش اجازه نمیداد که آن ریاست عالیه، از خاندان نبوت بیرون برود .

لااقل که پدرشرا از دست داده و دیگر ←

قیاس حسنین برعیسی هم که بوسیلهٔ ما در ، بنوح انتساب دارد . قیاس مع الفارق است . زیرا عیسی پدر ندارد تا بوسیله او انتساب پیدا کند اما حسنین دارای پدراند . و مجوزی برای عدول از قانون انتساب وجود ندارد ـ (۳)

٭(قرآن محرف و دزدیده نشده)٭

عموم مسلمین متفق اند براینکه قرآن یکی است . وآن همین است که دراقطار جهان منتشر شده و در دست رس عموم قرار گرفته است . اهل تشیع میگویند ـ این قرآن محرف و دست خورده است . بلکه سه سوره هم ازآن سرقت شده است وقرآن دست نخورده نزد امام زمان است که هنگام ظهور آنرا ابراز

بازنمیگردد ،ریاست عامه را که دردست بود ازدست ندهد وبشوهرش (علی) بر گردد و باووا گذار شود .

مردم علاقهٔ بزرگی (بفاطمه) داشتند و فضائل اورا از حضرت رسول شنیده بودند بخصوص در آن موقع که مورد ترحم عموم واقع شده وهر چه میفرمود فوراً قابل اجرا بود .

ازجای دیگر حضرت (علی) داماد پیغمبر و ابن عم او بود، ایشان برای امارت احق تر بنظر میرسیدند. ←

میداد . یعنی دزد بزرك امام زمان است که تمام سی جزو را دزدیده و عموم مسلمین را بی کتاب ساخته . و برای ابد سر گشتهٔ و گمراه نموده است . (۱) .

خوشبختانه سیر تکامل اینگونه اشتباههات را حل ، وحق وحقیقت راآشکار میسازد . که آقای سید محمد رضای مدنی . در رساله (چهار مقاله) هر چند نسبت باستدلال من از وجدان صرف نظر فرموده امـا برصحت و سلامتی قرآن حاضر اقامه دلیل نموده

(۱) باید دانست که این عقیده مخالف با نص صریح قرآن است که میفرماید (نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) توجه ای محمد ما قرآن را بتو فرستادیم و بدرستی ما حافظ و نگهدار او از دست برد ، تبدیل و تحریف هستیم . چه اگر بگویند دزدیده شده است تکذیب این آیه واقع میشود م س م

→ این بود که (صدیق اکبر) رضی الله عنه باین حقیقت پی برده بود. وهردم ترس وهراش ازوقوع یك فتنهٔ عظیمی که مرد مرا بهم بزنند و اسلامرا متلاشی سازد بر قلبش بیشتر مستولی میشد ـ بخاطر جلو گیری ازاین ودلدادن (علی وفاطمه) ازصمیم قلب جملهٔ (أقیلونی →

و پیشوایان پیشین را تکذیب کرده است . بنابراین وقت خوانندگان را تلف نمیکنم . خواستاران بمقاله سوم مراجعه فرمایند ـ

اینگونه بیداریها ما راآیندهٔ درخشانی امید وار میسازد . که باشد سائرپیشوایان تشیع هم تعصب و تجمد خشك وخشن را رهاکرده بذل همت کنند . و آفت خانمـان سوز (اختلاف) را خاتمه بخشند . و گروهیکه در دوزخ افکار وعقاید پوسیده باز داشت شده‌اند . نجات یافته قدم بعرصه حقایق گذارند . وروبه بهشت سعادت واخوت وحسن تفاهم پیش بروند . انشاء الله (۴)

(((اذان بدون ذکر علی بود)))

بدیهی است اذانیکه پیغمبر اکرم بـه بلال (وابومخدره) تعلیم فرمود .

ولست بخیرکم و علی فیکم) را به عموم رسانیدواگر علی قبول میکرد بدون خودگیری باوبیعت می‌نمودتـا چشم زخمی باسلام واردنیاید ولی علی قبول نکردمسلماً علت سخنپراکنیش نباید بجزاین باشد (مصری)

اسم علی جزء آن نبود . درزمان خلفاء راشدین
و خلافت خود علی وأئمهٔ اطهار هم ذکر اسم علی در
اذان معمول نبوده است . ترتیب اذان را پیغمبر بر
حسب وحی بیان فرموده . زیاد و کم کردن آن مخالف
باوحی است ـ

شیخ صدوق در کتـاب (من لایحضره الفقیه)
ازقول امام جعفر میگوید زیادو کم کردن اذان ممنوع
است . اسم علی را فرقهٔ مفوضه ضمیمه اذان کرده اند .
و این بدعت را احداث نمودند . بدعت گذار مورد
لعن خدا است .

(((علی با بدعت مخالف است)))

مفوضه کسانی هستند کـه در شأن علی غلـو
میکنند . ومیگویند خداوند امور خلقت وجهانداری
را بتلافی وپاداش غصب خلافت . بعلی تفویض نمود.
و خودش استراحت کرده است . (حرعاملی) هم در
(وسایل الشیعه) ذکراسم علی را دراذان بدعت معرفی
کرده است . کلینی هم دراصول کافی . صفحهٔ (۲۶)
از حضرت رسول روایت کرده (کل بدعة ضلالة وکل
ضلالة فی النار) . حضرت امیرهم در خطبه (۱۲۷)

و (۱۴۵) وچند خطبه دیگر . . شدیداً از احداث
بدعت . که اساس مذهب تشیع است نهی میفرماید .
وباتباع سنت . که اساس مذهب تسنن است امر مینماید

ازامام جعفرهم روایت شده (هر کس احداث
بدعت کند مشرك است) که کلینی در اصول کافی صفحه
(۴۷۸) آنرا نقل کرده است . دلیل شرك هم روشن
است که مبتدع خود را در تشریع . شریك خدامیسازد
و حال اینکه خدا هیچکس را درتشریع ووضع احکام
شریك خود نمی‌سازد . (و لایشرك فی حکمه احداً)
سر نوشت مشرك هم در قرآن مصرح است .
(ومن یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة ومأواه النار) .
کلینی یك بـاب از اصول کافی را به منع از بدعت
اختصاص داده است ـ

خیلی عجیب است کـه اهل تشیع باهمهٔ این
تحذیرات که (علی) و (امام جعفر) و (صدوق)
و(حرعاملی) و اکثرپیشوایان شیعه . ذکر کرده اند
اسم علی را دراذان بدعت میدانند. واز آن منع کرده اند
و مبتدع را مشرك ومورد لعن معرفی نموده اند . باز
دست برنمیدارند . واین بدعت را رکن مذهب خود
ساخته اند . وخود را هم بدون سرمایهٔ تقلید وتبعیت

واقعی ، پیروعلی و امام جعفرو صدوق میخوانند ـ !!
آیا اذانیکه خدا به پیغمبر دستور داده . پیغمبر هم به بلال (وابی مخدره) تعلیم فرموده ناقص است ومبتدعین آنرا تکمیل کرده‌اند ـ ؟ بعضی از نا چاری میگویند ذکر اسم علی برای استحباب است . میگویم اگر کسی بعنوان استحباب بگوید نماز مغرب را چهار رکعت بخوانیم . آیا میتوان قبول کرد ـ ؟ تجاوز از دستور خدا وپیغمبر . بهر عنوان که باشد بدعت است. و بدعت ممنوع است « ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب ».

خود پیشوایان تشیع معترف اند که ذکر اسم علی در اذان بدعت است و قبلا معمول نبوده است . فقط بمنظور مخالفت باعامهٔ مسلمن این بدعت وحدت شکن را ادامه میدهند . راه دوزخ را پیش گرفته‌اند و بر نمیگردند و باین تعصب خشك وجمود ناحق باعث عقب افتادگی اسلام وعدم ترقی آن شده‌اند .

(۵) ٭(((شستن پا در وضو)))٭

عمل وضو مشتمل بر دوامر است (غسل) و (مسح)

عمل مسح در وضو آزاد است ومقید به حد نیست. بدلیل وجود حرف تبعیض که مفید اطلاق است . میفرماید (وامسحوا برؤسکم) مسح کنید بعضی از سر را . هر محل از سر بهر مقدار مسح شود کافی است. ودر عضو ممسوح آزاد است.

اما غسل آزاد نیست بلکه. مقید بحد است یعنی مقداریکه باید شسته شود . درآیه مصرح ومعین است . اگر شستن تمام عضو واجب باشد . بذکر اسم عضو اکتفا شده . که میفرماید (فاغسلوا وجوهکم) یعنی آن مقدار که اسم (وجه) بر آن اطلاق میشود . باید شسته شود . که اسم مبین حد است وتکرار آن زاید است.

اما اگر شستن قسمتی از عضو واجب باشد . قطعا ذکر حد لازم است که تا کجا شسته شود ـ ؟ بنا براین است میفرماید (وایدیکم الی المرافق) دستها را تا مرفق بشوئید . سپس میفرماید (وارجلکم الی الکعبین) که باز ذکر حد شده . وذکر حد برای شستن است نه مسح کردن . چه گفته شد ـ مسح امری است مطلق وآزاد و مقید بحد نیست تا ذکر آن لازم باشد .

چنانکه که در آیهٔ (تیمم) چه در سورهٔ (مائده) و چه در سورهٔ (نساء) بطور اطلاق ذکر شده . که میفرماید (فامسحوا بوجوهکم وایدیکم) که ذکر حد نشده است

چرا ـ ؟ بجهة اینکه مسح آزاداست و مقید بحد نیست. اگرمقید بحد بود . واجب بود که ذکرشود ـ

(((دلائل وجوب شستن پا)))

دلایل‌وجوب‌شستن پا (علاوه بر ذکر حد) بسیار است ازاینقرار.

دلیل اول قرائت جبرئیل. که‌جملهٔ (وارجلکم) را برپیغمبر منصوب قرائت کرده : وبهمین سبب‌درتمام قرآنهای منتشره در اقطار جهان منصوب نوشته شده است. که خداوند میفرماید (فاذاقرأناه‌فاتبع قرآنه) هرگاه ما بوسیلهٔ جبرئیل قرآن را برتوقرائت کردیم همان قرائت‌را پیروی کن. ونیزمیفرماید (اتبع‌مااوحی الیك من ربك) انچه را از طرف پروردگار بتووحی شده پیروی کن .

وباز میفرماید(فاستمسك باللذی اوحی الیك) انچه بتو وحی شده بهمان‌متمسك شو . که درآیهٔ وضو نصب(ارجل)وحی شده‌است . بنابراین‌مکسورخواندن آن مخالفت با وحی است . نه‌همین آیهٔ وضو. بلکه تمام آیات‌قرآن‌همه به یك نهج برپیغمبر وحی‌شده‌اند

وخواندن قرآن به هفت نهج یعنی‌هفت قرائت.ممنوع و مخالف نهج نزول است ـ

(دلیل دوم) اینکه منصوب خواندن(ارجل) مجمع علیه است . و خرق اجماع ممنوع است . بدلیل آیهٔ (ومن یشاقق الرسول بعدما تبین له‌الهدی‌ویتبع غیر سبیل المومنین نوله‌ما تولی و نصله جهنم و سائت مصیرا) حضرت هم میفرماید(لاتجتمع امتی‌علی‌الضلالة) حضرت‌امیر هم در خطبهٔ (۱۲۸)و(۱۴۵) وچندخطبهٔ دیگر.. شدیداً از احداث بدعت و تخلف از سبیل مومنین نهی کرده . و قبلا ذکر شد . امام جعفرهم میفرماید (خذوا بالمجمع علیه فان المجمع‌علیه‌لاریب فیه که(کلینی) هم در اصول‌کافی. صفحه (۵)و(۳۴) نقل‌کرده است ـ

(دلیل سوم) عمل پیغمبر. که در صحاح و کتب سیر. ترتیب وضو گرفتن‌او مصرح ومبین است. که پاها را شسته‌است

(دلیل چهارم) حدیث «ان‌امتی یدعون‌یوم القیامة غراً محجلین من اثرالوضوء » که چهره‌ودست وپای امت پیغمبر در روز قیامت بر اثرشستن‌آنها در وضو سفید و درخشنده است ـ

(دلیل پنجم) جهور قراء از قبیل نافع . واین عامر. وعاصم. حفص . کسائی. وغیرهم. «ارجل» رامنصوب ، قرائت کرده‌اند فقط بعضی بعنوان «جر» جوار «نه تغییرحکم» مکسورخوانده‌اند. مانند« عذاب یوم الیم» و «جحرضب خرب» غافل ازاینکه مخالفت با نهج نزول ممنوع است . باضافه حرف عطف مانع ازجر جوار است . چنانکه در جملهٔ « جحرضب و مسکن نمل» جرجوار ممنوع و غلط است

(دلیل ششم) اهل مکه و مدینه که اسلاف آنها شاهد وضو گرفتن پیغمبر بوده‌اند خلفاً عن‌سلف الی یومنا هذا در وضو پا را شسته اند و میشویند . تحقیق محلی . یکی از دلایل کشف حقیقت است. هم چنانکه در قوانین دول مشهود میباشد

(دلیل هفتم) مقصود شارع از وضو . حصول طهارت است که‌اهل ایمان باچهره و دست وپای پاك باخدای خود بنماز وراز و نیاز بپردازند . بدیهی است که شستن اقرب بقصد شارع است.

ممکن است گفته شود - اگر مقصود حصول طهارت است . لازم می‌آید هر گاه پادارای کثافت نباشد ، شستن آن لزومی نداشته باشد .

میگویم - وضو شرط صحت نماز است . اگر مصلی دارای‌وضواست واضح‌است که تجدید آن‌لزومی ندارد . اگروضو ندارد و باید وضوبگیرد واجب‌است وضو باتمام شروط و فرایضش تجدید شود . و تبعیض ممنوع است -

(دلیل هشتم) حکم‌عقل . و دستور بهداشت که شستن را برمسح کردن ترجیح‌میدهند . زیرانجس ترشود . نجس ترشود -

(دلیل نهم) سوق‌حقیقی‌آیه . که طبق‌تقریر شارع باین نهج است (فاغسلوا و جوهکم وایدیکم الی المرافق و ارجلکم‌الی‌الکعبین و امسحوابرؤسکم) که جمهور فقهاء و مفسرین و اهل حدیث متفق‌اند براینکه ذکر مسح در بین(ایدی)و(ارجل) فقط‌برای برای ترتیب است -

(دلیل دهم) اگرارجل معطوف بررؤوس باشد . عطف مستلزم جمع معطوفین است در حکم . یعنی جمع پا و سردر(مسح الی الکعبین) اگر کسی بگوید - (اکرم زیداً وعمراً الی غروب الشمس) زید وعمرهر دو تاغروب آفتاب باید مورد اکرام باشند. بنا براین لازم می‌آید که سرهم تاکعبین مسح شود .

و این عمل بدیهی البطلان است . پس عطف ارجل بر
رؤوس . بطور قطع ممنوع. ومکسور خواندن آن غلط
ونا مشروع است .

((قرآن شاهنشاه آریامهر))

در قرآنیکه شاهنشاه آریامهر . از روی لطف
وصفا . بمنظور خدمت بعالم اسلامیت دستور طبع و
نشرآنرا صادر فرموده‌اند و باین عمل نیك و بدون
سابقه ، سلاطین کهن ویاد شاهان پیشین را تحت الشعاع
قرار داده و وارواح مقدسه وروح پاك شاهنشاه فقیدرا
برای همیشه شاد وخوش وخرم نموده‌اند.
متصدیان چاپ(کسرهٔ قرمز) زیرلام (ارجل)
گذاشته‌اند . شاید اشاره به (جرجوار) باشد . در
صورتیکه ذکرشد وجود حرف عطف مانع ازجرجوار
است . مخالفت بانهج نزول هم ممنوع است بنابراین
عمل مذکور مخالف با قواعد علمی . نهج نزول .
وقرائت پیغمبر . و دستور شاهنشاه است که تاکید
فرموده‌اند . در طبع آن یك حرف زیاد وکم نشود.
و یك اعراب بیجا معمول نگردد . وحال اینکه در

هیچیك از قرآنهـای منتشره در اقطار جهان . این
عمل سابقه ندارد . حتی قرآنهائیکه در خود تهران
چاپ شده از این تحریف مبراهستند (فَبَدَّلَ الَّذِینَ
ظَلَمُوا مِنهُم قَولاً غَیرَ الَّذی قِیلَ لَهُم) بهمین جهت گفته‌شد :

قرآن نفیسیکه (شهـنشاه) پسندید
باطبع چنین تحفه نشان دادوفا را
شه‌لطف وصفا کرد ولی مجری دستور
از خبث بیك کسره کدرساخت صفا را
از دشمن اسلام عجب نیست چوعقرب
بر پیکر قرآن بزنند نیش جفا را
مکسور بود ارجل آنها که علیل‌اند
منصوب که خوانند بیابند شفا را

از تفصیل مذکور روشن است. که مسح پا عملی
است مخالف با نهج نزول و عمل پیغمبر. و اصحاب
کبار . وأئمهٔ أطهار وفرمان شاهنشاه. وقواعدعملی .
وحکم عقل . ودستور بهداشت . واجتماع عامهٔ مسلمین
که بدون شك بدعتی است مستقذر. ومأخذآن جزخبر
مجعول (خذما خالف العامة فان الرشاد فی خلافهم) ترجمه
ای شیعه علی بچیزی عمل کن که بر خلاف اهل سنت وجماعت

است، چون نبوغ و رشد وخلاصی در مخالفت باایشان
است.) چیزی دیگر نیست

(((گذاشتن مهر در نماز)))

جای شك وتردیدنیست . که پیغمبر اسلام مهر نگذاشته (۱) اصحاب . وأئمه . هم مهر نگذاشته اند . درهرجا (خواه در حضر یادرسفر) نماز خوانده اند بر همانجا سجده کرده اند . ومهر نگذاشته اند . اهل تشیع اگر خود را مسلمان میدانند . چرا ازپیغمبر و اصحاب وخلفاء و أئمه اطهار . پیروی نمیکنند . و بحرف فلان آخوند که قصدش ایجاد تفرقه ونفاق در بین مسلمانان بنفع خودیا بضرر اسلام بوده عمل مینمایند . وبر «بت» سجده میبرند ـ ؟ تاریخ نشان میدهد ـ که هیچیك از انبیاء وبزرگان دین بلکه هیچیك از ملل دنیا «آنهائیکه اهل سجده هستند» مهر رااستعمال نکرده اند این عمل اسلام کش وحدت شکن . فقط بگروه مبتدعه اختصاص دارد . و از مبتدعات اهل تشیع است که بمنظور مخالفت با اسلام اختراع کرده اند . و امام جعفر میفرماید «مبتدع مشرك است» جای مشرك هم دوزخ است . «قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله

فالمؤمنون وستردون الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون»

(مرده پرستی خلاف آئین اسلام)

درآئین اسلام روشن است که طلب «۱» حیات وعزت ـ وروزی ـ و اولاد ـ ودفع بلیات ـ وحل مشکلات ـ وامثال اینگونه آمال وآرزوها . . از غیرخدا شرك و بت پرستی است . زیرا جز خداکسی بر آنها قادر نیست ـ

حضرت رسول در سورۀ (اعراف) میفرماید ـ (لاأملك لنفسی نفعاً ولاضراً الا ماشاءالله ولوکنت اعلم

طلب رادومعنااست (۱) طلب ایجاد (۲) طلب فعل وانجام

طلب بمعنای اول، از غیر «خدا» چه ازانسان چه از غیرآن چه از زنده وچه از مرده، کفروشرك و الحاد دردین ، وانحراف واعتداء ، و تجاوز دراعتقاد میباشد .

موضوع مسئله در اینجا، فقط تعیین حکم نسبت ایجاد مطلوب و حکم نسبت فعل آن میباشد، که اینك درذیل ورقه تشریح میگردد ←

الغیب لاستکثرت من الخیر ومامسنی السوء إن أنا إلا نذیر وبشیر لقوم یؤمنون). ونیز (درسورهٔ (جن) میفرماید (لا أملك لكم ضراً ولارشداً) در سوره (احقاف) هم خداوند باو میفرماید (قل ما كنت بدعاً من الرسل وما أدری ما یفعل بی ولا بكم إن أتبع إلا ما یوحی إلی وما أنا إلا نذیر مبین)

حضرت رسول تا آیه (لیغفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر)

نازل نشد همیشه میفرمود (ما أدری ما یفعل بی ولا بكم) درحالیکه پیغمبر(۴) اکرم میگوید ـ من نمی‌توانم بخود نفعی برسانم . یاضرری دفع کنم. مادون او أئمه یا اولیاء. یامشایخ . ومدعیان ارشاد. چگونه میتوانند بکسی نفع. یاضرر برسانند ـ ؟

کسی را «جز خدا» قدرت بر «ایجاد» نیست هم چنانکه‌در آیهٔ (قل لا أملك لنفسی(۳) نفعاً ولا ضراً) بخوبی روشن میشود

توضیح اینکه در این آیه نفی استقلال نفس در جلب نفع ورفع ضرر شده‌است باین معنا که من بنفس خود ، بدون خواست « خدا » نمی‌توانم جلب نفع ودفع ضرر بنمایم ـ چون بعد خواست « خدا » در نقطهٔ مقابل قرار گرفته‌است که (إلا أن یشاء الله) والا استثنا ←

زجائیکه رستم گریزد ز جنگ
نه هوشنگ ماند نه پور پشنگ

مرده‌و گنبد. وبار گاه‌ومنار وچنار‌وسقاخانه ونعل‌الاغ ـ وامثال اینها . . چه تأثیری در این عالم مبنی بر نظم و حساب‌دارند ـ ؟(ولن تجد لسنة الله تبدیلا) قانون آفرینش وجهانداری بخواست بشر تغیر پذیر نیست سقاخانه. ونعل الاغ را اگراز طلا بسازند وبانواع جواهرات مرصع کنند. بازهمان سقاخانه .و نعل الاغ است و ماهیت آن تغییر نمی کند ـ

مردهٔ که درحال حیات نمی‌توانسته مزاحمت پشهٔ را از خوددفع کند. پس از مردن چگونه‌میتواند بکسی نفع. یاضرر برساند ـ ؟

درغیر جای خودمیباشد. باین نتیجه رسیدیم که هیچ کسی نمیتواند هیچ کار وعملیرا بدون خواست خدا انجام‌دهد و (اماطلب) بمعنای دوم علاوه براینکه برابر بعقل وعرف و عادت میباشد و ازنظر شرع مقدس اسلام بلامانع است خود خداوند باوجوداینکه خودش موجد حقیقی است، آنرا، رواداشته‌واز بشر خواسته است که‌فرموده(اقیمواالصلاة) (وتعاونوا علی البر والتقوی) (واعبد ربك) که درهمه آنها نسبت فعل را بمردم‌داده وطلب‌فعل آنهارااز ایشان فرموده ←

میگویند اینها در بین ما و خدا واسطه‌اند . که بت پرستان هم همین رامیگفتند (هئولاء شفعائنا عندالله) درصورتیکه‌شفاعت خواه حسنه باشد . یاسیئه. در پیشگاه حکیم علی‌الاطلاق تأثیرندارد . زیراشفاعت اگرموافق با تقدیرواقتضای‌حکمت است . زایدخواهد بود . چه بخواهیم . چه نخواهیم . حتمی الاجرااست (یفعل مایشاء ویحکم ما یرید) واگرمخالفت بااقتضای حکمت است . پذیرفته نخواهد شد .(فمن یعمل‌مثقال ذرة خیراًیره . ومن یعمل مثقال ذرة شراًیره)حضرت هم میفرماید (لایدخل الجنة احد و علیه‌تباعات‌للناس)

و برفعل خود خداوند اعتراضی نیست(لایسئل عما یفعل)

بنابرعبارات واشارات گذشته طلب اولاد - رزق - دفع مرض بمعنی دوم‌ازیکی ازاولیاء الله‌خلاف مقررات اسلام نیست هم چنانکه از یك دکترکافر یا مسلمان یاشخص منعم تقاضای وجود و رفع آنهامعمولا خواهد شد .

همه‌کس میداند که‌هیچ کسی ولو جدیدالاسلام هم باشد هیچ چیزرا از یك شخصی مرده یازنده‌بدون خواست خدا نمی‌خواهد که‌تو اینکار و عمل را بنفس خودت بدون اراده خداوند یا زورکی برایم—

پس شفاعت چه تأثیری خواهدداشت. ؟ (المقدرلایغیر)- در سوره(بقره) میفرماید (یا ایها‌الذین آمنوا انفقوا ممار زقناکم من قبل ان یأتی یوم لابیع فیه‌ولا خلة ولاشفاعة) نکره درسیاق نفی عام است . یعنی در روز قیامت هیچگونه مبادله و دوستی و شفاعتی وجود ندارد . ونیزدر همان سوره میفرماید (واتقوا یوما لاتجزی نفس شیئاً ولایقبل منها شفاعة ولایؤخذ منها عدل ولاهم ینصرون» ازهیچ نفسی شفاعت پذیرفته‌نیست و عوض قبول نمیشود وگناهکار یاری نخواهد شد . حضرت امیر هم در خطبه «۱۷۶» صریحاً میفرماید - در روز قیامت بهیچوجه شفاعت نیست - «۱»

علمای اسلام در این باره‌پاسخهاداده‌اندیکی ازآنها که«ردمقدر بمقدر»جائزاست. حرفی برای←

انجام بدهید .

ابن‌سینادراشارات«باب اتصالات»میگویدروح‌مرتاض بحالتی‌میرسد که دست‌قدرت بااوکارمیکندشیخ‌علی‌طنطاوی درکتاب‌الروح میفرمایدعمل هیپنوتیزم واحضارارواح حرفی برای منکرین تصرف روح در عالم کون‌وفساد چه‌درحیات‌وچه درممات نمیگذارد.مراجعه شود م‌س‌م

شفاعت از شفع است . یعنی کسی در جنایت دیگری تقاضای عفو کند. اوهم‌در جنایت‌شریك‌میشود. و مجرم دوتاخواهد شد . چنانکه در شفاعت حسنه‌هم دارای سهم خواهد بود،«اگرچه تاثیری ندارد » من یشع شفاعة حسنة یکن‌له نصیب‌منها.و من یشفع‌شفاعة سیئة یکن له‌کفل منها»که نصیب درشفاعت حسنه .فقط اجرخیرخواهی است . اما درشفاعت سیئه شرکت در جنایت است ـ

خلاصه ـ مرده پرستی‌ـ وتوسل به‌شجرـوحجر و گنبد ـ وبارگاه ـ ونعل‌الاغ ـ جزشرك و بت پرستی و امضای جهل وسفاهت ـ نتیجهٔ دیگری ندارد ـعوام بیچاره مقصر نیست . جویای حق است ـ دنبال‌حقیقت میدود ـ پیشوایان مقصراندکه عوام راگمراه میکنند

منکر شفاعت بجا نمیگذارددرغیر این‌صورة استثناهای (الا باذنه) و (إلّامن اذن له‌الرّحمن) وحدیث (الصدقة تردالبلاء وتزیدالعمر) باحدیث راجع بمژده(ولسوف یعطیك» بی‌جا خواهند ماند اضافه میشود آیه(ادعونی استجب لکم)کاملا شفاعترا اثبات مینماید»که دعا درحق یکی، بمعنی‌شفاعت درحق آنمیباشد م س م

عوام نه عمررا میشناسند. نه عایشه‌را. پیشوایان اورا وادار میکنندکه آنها را ناسزا بگویند . درروزباز خواست. گروه‌عوام‌شکایت‌میکنند«پروردگارا.ماآنچه پیشوایان وبزرگان، بماگفته‌اند عمل کرده‌ایم. اگر بد بوده آنها ماراگمراه کرده‌اند . ماگناهی‌نداریم» «قالوار بناالطعنا سادانتاوکبرائناقاضلونا السبیلا» ـ

دانشمندان‌سایرملل.هرروزاختراعی‌بجامعهٔ‌بشر تقدیم مینمایند. هرزمان‌پدیده‌واکتشافی‌بجهانیان‌عرضه میدارند . بفضا پرواز میکنند . درصدد تسخیرکرات فضائیه هستند . اما پیشوایان خود پسند ماشب و روز میکوشند .که با تزریق خرافات مردم را خرکنند .

پاورقی مربوط به‌صفحهٔ ۴۸ سطر۵

(۱)(مهر) یااز (تربت امام) (ض)یاازخاك(کربلا و مشهد) ویاازخاکهای‌عراق و غیره‌ساخته میشود .

در صورة اول ـ چون . (تربت امام) بیشتر از (یک) متر در (دو) متر طول و عرض ندارد . جای تعجب است‌که از بدو تأسیس (مذهب تشیع) و ابتداع (مهر) تا عصر حاضرکه ۱۵ قرن ونیم تقریباً ازآن میگذرد وشیعهای گوشه‌وکنارجهان ،خروار←

وبا تلقین موهومات و مهملات احساسات جامعه‌راخفه سازند.وباالقاء شبهات . راه ترقی وسعادت رامسدود نمایند . وجامعه رابمنجلاب‌بدبختی وسیه روزی‌سوق دهند . وآبادی خودرا در خرابی‌اجتماع‌تامین‌نمایند. که مردم نفهمند ـ وپی بحقایق نبرند ـ

پیشوایان اگرخیرخواه جامعه‌اند . چرامردم رااز تفکروتعقل‌منع میکنند ـ ؟ چرا ازکشف حقایق جلوگیری مینمایند ـ ؟ وحال اینکه اسلام همه جا امربتفکر. وتعقل. وتحقیق‌ میدهد. وکسب دانش را برمرد وزن واجب و فرض نموده‌است . بدیهی‌است که پیشوایان از بیدار شدن جامعه سخت درهراس‌اند .

خروار ، ازان میآورند ، میبرند ، می‌بخشند ومی‌ـ دزدند و میفروشند .

هنوز هم تمام نشده که نشده است ؟

یا عمقش بطبقهٔ دوم زمین رسیده . و یا از خاکهای معمولی بر آن اضافه میکنند . وراه سومی وجود ندارد خاك هرملك و ممالکتی متعلق بساکنین و اهالی آن مملکت میباشد و در زیر امور و سیطرهٔ سازمان مربوطهٔ دولتی چون بیت‌الماله حفاظت‌و ←

اصول و فروع آئین اسلام . درچند جمله مختصر خلاصه شده (خدایکی‌است ، أنبیاء برای تأمین سعادت بشرمبعوث شده اند . هیچ عملی‌بدون کیفرنخواهد بود. از ماکولات‌ومشروبات. وگفتارها . وکردارها . . آنچه برای فرد یا اجتماع مضر است . (حرام) وممنوع است . آنچه نافع است (حلال) و مشروع . آنچه نفعش بیش از ضرر است (مباح) .آنچه نفعش کمتراز ضرراست (مکروه) میباشد ـ درصورت‌استطاعت . حج . وزکات . وجهاد و روزه . و نماز را بجا بیارید . آنچه برای خود روا نمیدارید . برای دیگران روا ندارید) ـ

نگهداری میشود .

لذاتصرف‌درآن‌بدون‌اجازه‌حرام‌و، خاك‌غصبی و آورنده و صادر کنندهٔ آن دزد و غاصب شناخته خواهند شد اینست‌که هرنمازی برآن گذارده شود، باید قضا گردد . و هرکسی‌که میخواهد نمازش را قضا نکندودر پیشگاه حضرت‌عزت (جل‌جلاله)پذیرفته شود نباید بعداً برآن نماز را بخواند .

در صورهٔ دوم، خاك(کربلا) مثلاً،قتل‌امام ←

آیین باین اختصار . تألیف کتاب « بحار »
که چندین مجلد گنده و مملو از خرافات . ومهملات
و اکاذیب است . جز اتلاف « عمرو عقل» چه نتیجهٔ
دیگری برای جامعه دارد _ ؟

بحاری است لبریز از کذب و کینه
که طوفان آن کفر و موجش ضلالت
حروف و نقوشو معانی سرا پا
بدل قسوة آرند و برجان ملالت

«۸»☆(عاشوراء وروضه خوانی)☆

بدیهی است این نهج عزداری وروضه‌خوانی

وکشتارگاه آل و اولاد ویاران اوشده ، جای نبرد
وهجوم«شمر ملعون» وابن سعد (منحوس) وگروه‌تبه-
کاران گردیده ، محل و معرکهٔ بزرگترین فاجیعهٔ
اسلامی واقع‌شده‌است «مشهد جای مسمومیت امام«رضا»
«ض» آیابا این‌همه میتوان آنها رامقدس شناخت و
محترم شمرد ! !

علمای راسخین وأئمهٔ دین درمسافرت خود، عبور
برمکانی نمیکردند ، که‌جای جنگ و جدال ومحل ←

که برای امام حسین مرسوم و معمول است ، قبلا
معمول نبوده است . برای هیچیك از شهداء اسلام
روضه خوانی . و تیغ زدن . و زنجیر زدن .
و سینه‌کوبیدن . ورجز خواندن و رقصیدن وعربده
کشیدن شنیده نشده است .

حضرت‌حمزه عموی پیغمبر درجنگ «احد»
کشته شد .

حضرت رسول برای او عزاداری نکرد .
فقط او را « سید شهداء » لقب داد . سید شهداء .
لقب عباس است . نه حسین حضرت جعفر در جنگ

نزول بلاوجای‌قهروخشم‌خداوند متعال واقع شده‌باشد
واگر چارهٔ نمیداشتند ، میدویدند ، تا ازآنجا دور
میشدند. ~~چونکه این هم مال و ملك مشترك ومشاع بين~~
~~مسلمين است~~ علاوه هم‌چنانکه گذشت چون ملك مشاع
بین مسلمین آنجا میباشد نماز بر آن مردود ومرتکبین
ساختن را بعلت‌غصب وسرقت . باید از طرف‌سازمان
امور مربوطه تقعیب نمود

در صورةسوم)،چون امتیاز برخاکهای دیگر
وفرق‌باآنهااز لحاظ‌تقدس‌واحترام‌ندارد ، علاوه←

«موته» شهید شد . حضرت امیر برادرش برای او عزاداری ننمود . وحال اینکه جانبازی جعفر . بطوریکه در تواریخ مذکور است . وجداناً سزاوار عزاداری است . که دست راستش را قطع کردند . با دست چپ بیرق را نگاهداشت . دست چپش را هم قطع کردند . با دوبازوی خونین بیرق را برافراشت تا بالاخره کشته شد این شهامت واین پایداری جعفر بدیهی است که فقط محض رضای خدا . و پیشرفت اسلام بوده و بس . نظرشخصی و خصوصی نداشته «که یزید را بردارد . وخودش خلیفه شود» . عمر و عثمان ، وعلی . کشته شدند . کسی برای آنها

براینکه اتخاذ آن خالی از حسن است ، دارندهٔ آنرا باید موردمسخره قرارداد که بااین قیافه وهیکل یك کلوخی را مثل بچه در جیب انداخته است

در خاتمه تذکر میدهد

علم حضرت پیغراکرم (ص) وعلم علی وآل بیت و عترة طاهره (رضی‌الله عنهم اجمعین) بخواص اشیا و ماهیت هرچیری، از ما بیشترو محیط‌تر وورع وتقوای ایشان ، بویژه در عبادات تا ما فوق تصور ، از ما بالاترو افزونتر بوده است . ←

عزاداری . و روضه خوانی . و شیعه سازی ننمود . در تواریخ مصرح است . که عزاداری عاشورا را معزالدوله . از سلاطین آل بویه . در سال (۳۵۲) قمری هجری ابتداع نمود .

بنا براین ـ عزاداری . وروضه خوانی . و حرکات وحشیانهٔ که معمول میگردد . سراسر بدعت‌اند . و بدعت طبق فرمایش امام جعفر . که در مبحث اذان ذکرشد . شرك است . علاوه براینکه اجر و ثوابی ندارد . ذنب لایغفراست «ان‌الله لایغفر ان یشرك به ویغفرمادون ذلك لمن یشاء» -

خداوند بدرستی نمی‌آمرزد گناه کسی را که شریك برای او پیداکند و می‌آمرزد کوچکتر ازآنرا برای هر که بخواهد .

ایشان که ، بشهادت تواریخ وتواتر برنداشته و نگذاشته‌اند ، چرا از ایشان تبیعت نکنیم مگر این تنزل وانحطاط ، این تفرقه وجدال ونزاع ونفاق در بین پیشوایان دین که بدستورعوامل خارجه و دشمنان دیرینه‌اسلام دردل‌مسلمین تزریق‌شده‌ومیشودوما را بجان یکدیگرمیاندازد برای دین کافی نیست

تاکی بیدار نشویم وآلةمسخرگی دست خارجه ←

«۹» ☆(((باغ فدك غصب نشده)))☆

اهل تشیع میگویند. باغ فدك حق فاطمهٔ زهراء بود. ابوبکر باو ظلم کرد وضمیمه بیت المال نمود. قطع نظر از دلایل فقهی. میگویم حضرت امیر پس از قتل عثمان. خلیفه شد. وزمام امور را بدست گرفت. اگر فدك حق زهرا بود. و عمل ابوبکر خلاف و نامشروع بود چرا این عمل خلاف را قبول کرد. وفدك را در بین وراث زهراء توریث ننمود.؟ وحال اینکه قبول ظلم وخلاف از علی مستبعد

قرار بگیریم اخلاق و اداب ورسوم و بی عفتی ایشانرا جزأ تمدن اسلامی بدانیم

زنهای پاك وبی آلایشرا با این همه حساسیت چرا بمعابر وخیابانها وسینماها بکشانیم واعصاب وقوا ومدارك عشق وشهوت ایشانرا که سنگین ترین لطمه بآینو بخانواده ماست. چرا بیدار بنمائیم وبرانگیزیم

آیا هنوز ما مقصر نیستیم؟! آیا ازمانیست که برماست!؟

است که در خطبه «۵۳» از نهج البلاغه میفرماید «بر خلیفه دوامر واجب است یادفع خلاف. یاانکار خلافت» ونیز درخطبه «۳۳» که قبلا ذکرشد. میفرماید «من خلافت را فقط باین نظر قبول کردم. که حق را اجرا کنم. وباطل را براندازم» ودرچند خطبهٔ دیگر خود را از قبول خلاف مبرا میسازد.

بنابراین روشن است که قضاوت ابوبکر خلاف نبوده بلکه فرمایش پیشوایان تشیع خلاف است. وتنها بمنظور کینه توزی بااهل سنت و جماعت میباشد وحال اینکه این کینه توزیرا که بزعم خود بااهل سنت دارند(پی نبرده اند) که به تندی ضرر آن در آینهٔ

بجز پند ونصیحت من نگفتم
بجز در حقیقت را نسفتم
مرا کر نیست یك روح مجرد
دلی دارم ولی پر حسرت ودرد
نخواهم دید، یك مرد مسلمان
(بسنت) طالب وتابع (بقرآن)
کند کاری، که در قرآن نباشد
بسنت هم، خبر زآن نباشد
از آن ترسم که فردای قیامت
شوی براین عمل جای ملامت ←

اسلام منعکس میگردد و دینرا عقب میآندازد
خهی بدبختی ! ! .

(۱۰)(امام زمان در سرداب سامره)

مورخین اسلام - وغیر اسلام .متفق‌اند براینکه امام حسن عسکری بلاعقب وفات یافته . تمام فرقه‌های شیعه هم برهمین عقیده‌اند . فقط فرقه (اثنی عشریه) میگویند - امام حسن پسری داشته در حال طفولیت در سرداب(سامره) غائب شده است -

میگویم. اگر امام حسن دارای پسر بوده‌است. چرا متروکات اورا دربین مادرش (ام ولد) وبرادرش

بجای آنکه بینی مهربانی
ازآنحضرت، تودرخجلت بمانی
بجای احترام و مهرویاری
محمد«ص» بنگرد برتوبخواری
ترارانَدزپیش خویش باری
بناله ونعره و گریان وزاری
که‌ای خودخواه‌بد، پس‌مایه‌فطرت
چرا کردی بدین، احداث بدعت
نشد کافی ترا برنامهٔ ما
که‌افزودی«چها» بر، نامهٔ، ما — مصری

(جعفر) توریث نمودند-؟ وحال اینکه در آیین اسلام پسر حاجب برادر است . کلینی هم در اصول کافی این توریث را ذکر کرده است -؟ امام در آیین اسلام جانشین پیغمبر است . اهل تشیع هم میگویند - (الائمة خلفاء الله فی ارضه) وظیفهٔ خلیفهٔ خدا وجانشین پیغمبر ارشاد عام - و امر بمعروف - ونهی ازمنکر - و ادارهٔ امورامت است . اگر غائب باشد . چه فایدهٔ خواهد داشت - ؟ پیغمبر غائب برای امت مانند چوپان غائب است که برای گله یك قاز ارزش ندارد -

اشخاصی که بأمید محافظت اوگله رابصحرا بفرستند و رهاکنند همه را گرگ میخورد و یا دزد میبرد (امام جعفر) صادق هم میفرماید - امام باید در میان مردم باشد . که حلال و حرام را معرفی کند .و مردم را براه راست هدایت نماید . اگر غائب باشد حجة خدا برخلق کامل نخواهد بود (لاتقوم الحجة علی الخلق الا بأمام حتی یعرف الحلال والحرام ویدعوا الناس الی سبیل الله)(امام موسی). و(امام علینقی)هم میگویند- امامیکه از هدایت وارشاد مردم ساکت وبرکنار باشد (بئرمعطله) است . اشاره بآیه (۴۴) از سوره (حج) یعنی چاه آبیکه مردم بآن دسترس نداشته باشند(رجوع

باصول کافی صفحه(۲۳۰) هر گاه امام غائب (بئرمعطله)
باشد . بدیهی است که امام موهوم(کلمهٔ مهمله)خواهد
بود که مصداق ندارد ـ چون عنقا که یك اسم بی‌مسمی
میباشد اعتقاد بوجود امام غائب .یا موهوم . مخالف
باآئین اسلام وفرمایش هرسه امام است .که بوجوب
آشکاربودن‌امام‌تصریح‌فرموده‌اند پیشوایان‌تشیع چون
در برابر این تصریح جوابی ندارند . خود را بآن
آشنا نمی‌سازند .

پنهان کردن رهبرو رهنما .کاری است غلطو
خدا ازکار غلط مبرا است .

مگر خدا قادر نیست که اوراهنگام لزوم خلق
کند . وسالها.. و قرنها ..بدون گناه او را درسرداب
سامره باز داشت ننماید ـ؟؟ میگویند

غایب بودن‌امام . مانندغائب‌بودن‌رجال‌الغیب
است میگویم‌در موهوم‌بودن تصدیق دارم که هردومانند
هم‌اند . اما قیاس (کشك برمشك) است . زیرارجال
الغیب بفرض صحت . رهبرو رهنما نیستند . و غیبت
و حضورشان برای جامعه مساوی است‌اما امام رهبرو
رهنمای امت است و طبق تصریح (امام جعفر) و(امام
موسی) و (امام علینقی) و (حکم عقل) واجب است که

بایددرمیان‌مردم‌باشد .ومردم‌را براه‌راست‌هدایت‌نماید
(و جماعت ازکردارو گفتار و اقرار واخلاق وطبیعت
اواستفاده نمایندوصفات حسنهٔ او درایشان‌منعکس‌شود)
نه اینکه پنهان شود و امت را بی سر و سر پرست
بگذارد ـ اعتقاد بامام موهوم . علاوه براینکه باآیین
اسلام و فرمایش هر سه امام . وعقل و منطق منافات
دارد . نیروی عزم واراده را هم فلج میسازد .ومردم
را از سعی و عمل باز میدارد .که در برابرمشکلات
باانتظار او دست روی دست میگذارند . ودرمنجلاب
بدبختی‌وبیچارگی فرو میروند ـ

هنگامیکه کشورایران‌بلب پرتگاه‌سقوط‌رسیده
بود . اگرشاهنشاه مردانه و دلیرانه . بچاره و علاج
نمی‌پرداخت . وبانتظار امام موهوم‌فرصت را ازدست
میداد . بطور قطع و یقین . ازایران. بجزنام‌ونشانی
باقی نبود ـ

امامیکه هیچگونه اثری از اومشهودنیست ـ
وکوچکترین دردی را دوا نمیکند. اعتقاد بوجوداو
چه نتیجهٔ دارد ـ؟ ازگفتن‌حلوا دهان‌شیرین‌نمیشود(۱)

(۱) بی شك از گفتن حلوا نشود شیرین‌کام
توچرا،چون،دیگران،می‌نهی برمردم‌دام   مصری

اینگونه خرافات و اباطیل است. که دانشمندان
و روشنفکران را ازدین بیزارومنحرف میسازد. بشر
تا از عالم تقلید. قدم بساحت تحقیق نگذارد. بنعمت
سعادت نخواهد رسید. (۲)

هر کس باید خود قضاوت کند. و گفتهٔ دیگران
را تحت بررسی قرار دهد. نه اینکه کور کورانه هرمز
خرفی را بپذیرد. و هر مهملی را باور کند.

امام زمانیکه آخوندها بمنظور کسب مقام.
و دریافت لیره و اسکناس از عوام کالانعام. بعنوان
سهم امام. جعل و اختراع کرده اند. بدیهی است که
وجود خارجی ندارد (فریة بلامریة) عثمان بن سعید
آنرا جعل و اختلاق کرده است.

---

(۲) چون قبل از رشد بدنی و نبوغ فکری،
عقاید مخصوص و حاکمهٔ فضای هرخانواده بر قلوب
فرزندان مسلط شده ودرعقاید آنها بکلی رسوخ مینماید ونفوذ
میکند واعمال وافکاروخوی پدری ومادری باقتضای طبیعت
در آئینهٔ عقل ونفس ناطقهٔ ایشان منعکس میگردد.
حدیث: (کل مولود یولد علی فطرة الاسلام ثم ابواه
یهیدانه ویمجسانه وینصرانه) راجع بهمین موضوع وارد ←

اگر عوام لایشعر پول خود را بعنوان (سهم امام)
دروغی به پیشوایان ندهد. بطور قطع خود پیشوایان
مذهب (جدید الاختراع) تشیع راپشت پا خواهندزد.
زیرا دانشمندان و روشنفکران آنها میدانند وکاملا
ملتفت اند که انچه گفته اند ومیگویند. همه دروغ واباطیل
و مهملات است. که فقط بمنظور دریافت سهم امام. و
کسب مقام. وافسار کردن عوام. ومخالفت با اسلام
جعل و اختراع کرده اند ـ شیخ صدوق. و مجلسی.
وطبرسی. و غیر هم نوشته اند. (مدفوع) امام زمان از
مشك خوشبوتر است. خیلی عجیب است امامیکه خود
همان پیشوایان نوشته اند غیرمرئی. ومجهول المکان
است کسی هم جز خدا غیب نمیداند چکونه. واز کجا
مدفوع اورا بدست آورده اند. وبوی آنرا تشخیص
داده اند که حاج شیخ محمد جواد فاضل خراسانی هم
درکتاب (مهدی منتظر) صفحه (۱۸) از کتاب (من-

شده است. پس برهرشخصی واجب است که بعد از
رشد قوای جسمانی و نیروی عقلانی، عقاید منعکسهٔ
خانوادگی وهمجواری خودرا، مورد مطالعهٔ دقیق و
بررسی کامل قرار بدهد. تا حق وباطل رادرهرامر
مادی ومعنوی ازهم جداکرده وتشخیص بدهد. م-م

لایحضره الفقیه) ومجلد هفتم(بحار) و(اثبات الهداة)
و (احتجاج) و خصال) و معانی الاخبار) و (عیون
اخبارالرضا) نقل کرده است.

درادوار گذشته . که عرصهٔ علم ودانش محدود
بود . گفتن خرافات و موهومات چندان دشوار نبود.
هر کس درهر گوشه . بهر منظور . هرچه میخواست.
میگفت . اشخاص سبك مغز میپذیرفتند . وکسان با
فهم ناشنیده میگرفتند .

اما امروزه که دائره علم و دانش وسعت پیدا
کرده . و حس تحقیق و تفحص نیرو گرفته . گفتن
خرافات وموهومات مشکل شده است . کسانیکه دارای
عقل وشرم هستند. جرئت ندارندبی گدار بآب بزنند.
یعنی بی پروا مزخرفی بگویند . یاموهومی ببافند .
زیرا ازهر طرف صدای انتقاد و اعتراض بلند میشود
و گوینده رااز رومیبرند .

(زیر کانند ازیسار و از یمین .
ازپی رد وقبول اندر کمین (۱)

---

(۱) لاتزال طائفة من امتی ظاهرین علی-
الحق ، حتی یأتی «امرالله» یعنی گروهی ازامتان←

دورهٔ خرافـات دارد سپری میشود . مردم
بیدار شده‌اند سواری نمیدهند . وزیر بار موهومات
نمی‌روند . و وجود امامیکه هیچگونه علایم وآثاری
ازاو مشهود نیست نمی‌پذیرند . و بمعتقدین آن می‌-
خندند . وازآنها میپرسند ـ هنگامیکه کشور ایران
به‌لب پرتگاه سقوط رسیده بود . آیا شاهنشاه آریامهر
آنرا نجات داد. ودرتمام شئون باوج عظمت رسانیده
است. یاامام موهوم ـ؟؟

چشم باز وگوش باز واین عما .
حیرتم از چشم بندی خـدا

اهل تشیع میگویند ـ امام موهـوم از خوف
امراء بنی امیه مختفی شدمیگویم ـ امروز که ازامراء
بنی‌امیه اثری نیست (اعلامیهٔ حقوق بشر) هم که بمنزله
قانون بین‌المللی است . راه ظهور را سهـل و آسان

من هستندکه دست از نصرة دین برنمیدارند تاموقعی
که روز قیامت فرا میرسد .

شعر :

ای بسا از خادمان راه دین
دوستان دین ختم المرسلین ←

ساخته . آزادی عقیده و بیان راتأمین نموده وانتشار آنرا باهر گونه وسایل روا داشته است . رادیو . و تلویزیون هم آماده و مهیا هستند . گروه شیعه هم (باستثنای آخوندها که از دریافت سهم امام محروم میشوند) همه بادل وجان مشتاق ظهور اوهستند . به عبارت مختصر . ازهر طرف مقتضی موجود. و مانع مفقود است . اگر واقعاً وجود خارجی دارد . چرا در چنین فرصتی که بهتر ازاین متصور نیست آشکار نمی‌شود ـ؟ بدیهی است که موضوع منتفی است . کسی وجودندارد که آشکار شود ـ؟؟ (فمالهؤلاءالقوم لایکادون یفقهون حدیثاً ـ؟

همه میدانیم که پیغمبر . واصحاب . وخلفاء

چشم اندر اختلاق و اختراع
ناظر هر گونه سیر ابتداع
دست بر سیف قلم بنهاده‌اند
دررهِ قطاع دین ایستاده‌اند
سارقین راه دینرا گِر کننَدّ
مبتدعرا با قلم گردن زنند

م س م :

و أئمه . جز اسلام مذهب دیگری نداشته‌اند . ونیز میدانیم که مذهب تشیع همه جا که بعداً هم ذکر میشود . بامذهب پیغمبر و اصحاب وخلفاء و أئمه منافات دارد . همچنان میدانیم که گروه شیعه قرآن مسلمین را قبول ندارند و میگویند دست خورده‌است وقابل اعتماد نیست. بنابراین باید ازایشان پرسید. پس مذهب تشیع را که مخالف با اسلام است . کدام پیغمبر آورده‌. و کتاب آسمانی شما که بایددردسترس عموم باشد . کدام است . وکجا است ـ؟؟

مذهبی که اساس آن . دروغ . وافتراء . و خرافات . و موهومات . و بدعت باشد . قطعی است که باعلم ودانش نسبت معکوس دارد. هراندازه‌دانش جلو برود . تشیع عقب می‌نشیند . وبالاخره خود ـ بخود محو و نابود خواهد شد. اینکه تاکنون دوام یافته . باین سبب است که پرده از روی آن برداشته نشده بود . ومردم نمیدانستند که درزیر پردهٔ (تظاهر باسلام) میخواهند اسلام را ریشه کن کنند.

(۱۱) (سب ولعن اصحاب رسول)

خداوند در سورهٔ (توبه) راجع بمهاجر و انصار میفرماید ـ (رضی‌الله عنهم) اهل تشیع میگویند (لعنةالله علیهم)-!! درآیین اسلام . لعن شخص معین (جز شیطان) ممنوع است. اما اهل تشیع ابوبکر و عمر و عثمان راشخصاً لعن میکنند . ولعن‌چهارضربی اختراع کرده‌اند . کلینی هم در اصول کافی در باب ولایت. وسایرین هم‌در مدونات خود . خلفا را لعن و تکفیر مینمایند ـ !! حضرت امیر در خطبه (۱۹۷) منگامیکه شنید شیعیان‌او شیعیان معاویه راسب‌میکنند. : د(انی اکره لکم ان تکونوا سبابین) من‌ناخوشنودم از اینکه‌شما بمردم‌دشنام بدهید. علی‌از سب‌ولعن‌مردم حتی اتباع معاویه که بااو میجنگیدند. خوشنودنیست. بدیهی است که ناخوشنودی علی . نشانهٔ ناخوشنودی خدا و پیغبر است ـ شیعیان علی . باشدت‌وعصبانیت. شیعیان معاویه را دشنام میدادند . اما همینکه علی بآنها میگفت بالشکر معاویه بجنگید . میگفتند آنها مسلمان و اهل قبله‌اند . چگونه با اهل قبله

بجنگیم ـ ؟

تواریخ مصرح‌اند باینکه باعث شکست علی از معاویه . شیعیان خود علی بودند . که باو دروغ میگفتند . که خود علی هم در نهج‌البلاغه همه جا شیعیان‌خودرا نفرین میکند. وآنها رادورو. ودروغ‌گو میخواند . علی شیعیان خودرا خوب شناخته . علی دروغگو نیست . علی مهمل نمیگوید. که حالامی‌بینیم شیعیان او دو رو . ودرغکو هستند . باسلام تظاهر میکنند. اما ضمناً میکوشند که‌اسلام راریشه‌کن نمایند خودرا پیرو علی معرفی میکنند . اما همه‌جا باعلی‌وآل علی مخالف‌اند . و میخواهند آثار علی‌را ازبیخ‌وبن براندازند . کتابهائیکه پیشوایان تشیع برضد اسلام نوشته‌اند . از بیگانگان مزد میگرفتند . مجلسی (شیعه‌تراش) برای‌جعل‌هر خبریکه اسلام راجریحه‌دار سازد . ازدولت اجنبی‌جایزه میگرفت . کتاب(بحار) را بمنظور دریافت جایزه طول و تفصیل داده است.

علی در خطبه (۹۶) میفرماید ـ اگر معاویه بامن معاملهٔ صراف میکرد . که یکدینار طلا میدهد . ده درهم نقره میگیرد. من ده نفر از شما باومیدادم که یکنفر از اتباع خود را بمن بدهد ـ

شیعیان معاویه دو رو و دروغگو نبودند. همه یکدل و یکزبان او را یاری میکردند. اما شیعیان علی (جز چند نفر انگشت شمار) همه بعلی دروغ میگفتند تا بالاخره او را مغلوب ساختند. و پس از علی هم این هیاهوی مزخرف وجنجال بی فائده را راه، انداختند و مردم بیچاره را بپرتگاه تشیع کشانیدند واز اسلام جدا کردند.

شیعیان علی- درسب - ورفض - ولعن - وافك- و تکفیر- وتحریف - وافتراء - ویاوه گوئی - وموهوم بافی- وجعل اخبار - از قول أئمهٔ اطهار- نظیر ندارند اما در پیروی از علی وآل علي کوچکترین قدمی بر نمیدارند. بلکه همه جاودر همه چیز باروبهٔ علی وآل علی مخالفت میورزند. علی بهر اقتضا که بود. خلافت خلفا را قبول کرد. شیعیان علی قبول ندارند. علی بیست وپنجسال پشت سر خلفاء نماز خواند. شیعیان علی خلفا را کافر و ملعون میدانند. علی عایشه را مادر خود و مادر عموم مؤمنین میداند. شیعیان علی عایشه را فاحشه میخوانند. علی اطاعهٔ سلطان را خواه نیکوکار باشد یا بدکار- واجب میداند شیعیان علی سلطان را ظالم. واطاعهٔ او را حرام. بلکه کفر میدانند. علی اسم خود

را جزء اذان ننمود. شیعیان علی (لالحب علی بل لبغض العمر) اسم او را جزء اذان ساخته‌اند. علی طبق قرائت پیغمبر که جبرئیل باو وحی نمود. جملهٔ (وارجلکم) را منصوب خوانده وپا را شسته. شیعیان علی مکسور میخوانند و پا را مسح میکنند. علی در نماز هیچوقت مهر نگذاشته.

شیعیان علی بمنظور مخالفت با اسلام مهر میگذارند. ومانند(بت) بر آن سجده میزنند، ومیبوسند. علی برای کشته شدن جعفر برادرش، عزاداری ننمود. شیعیان او بمنظور ایجاد تفرقه واختلاف. عزاداری عاشورا را اختراع کرده‌اند. - علی بقول خود شیعیان برای حفظ اسلام از خود سکوت کرد و ملکه دختر خود (ام کلثوم) را هم بعمر داد، ولی شیعها حفظ اسلام را بمعنی تفرقه یاد گرفته‌اند علی که سکوت کرده ایشان سکوت نمیکنند و دامنهٔ تفرقه را آتش میزنند.

علی در خطبه(۱۲۷) از نهج البلاغه میفرماید (احداث بدعت نکنید. دربین مسلمین تفرقه نیندازید از سواد اعظم مسلمین منحرف نشوید. در شأن من غلو ننمائید) شیعیان او اعتنائی بحرف او ندارند. انواع بدعتها را احداث کردند.

دربین مسلمین تفرقه انداختند . شیعه وسنی .
عامه و خاصه. اختراع کردند. از سودا اعظم مسلمین
خارج شدند. و مذهب تازهٔ بنام(تشیع) جعل وابتداع
نمودند . و بمنظور عوام فریبی در شأن علی باندازهٔ
غلو میکنند که او را از پیغمبر هم بالاتر برده بمقام
خدائی میرسانند. که میگویند - (علی عالم بماکان و
مایکون) است نه تنها خود علی بلکه تمام أئمه راهم
عالم بماکان و مایکون میخوانند . که کلینی چند باب
از اصول کافی را بهمین موضوع اختصاص داده است .
وحال اینکه قرآن مصرح است باینکه جز خداکسی
غیب نمیداند. (لایعلم من فی السماوات و الارض الغیب
الاالله) . (وعنده مفاتیح الغیب لایعلمها الاهو) پیغمبر صریحاً
درآیهٔ (۵۰) سورهٔ(۶) میفرماید (لااعلم الغیب) وباز
میفرماید(لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیرومامسنی
السوء) من اگر علم غیب میداشتم همیشه دنبال خیر
میرفتم ودچار بدی نمیشدم - خودعلی هم در خطبه(۱۲۶)
میفرماید (جز خداکسی غیب نمیداند) شیعیان علی .
بمنظور خراب کردن اسلام. برای علی بمقام الوهیت
هم اکتفا نکرده او را از خدا بالا تر میبرند . که
میگویند - علی از خبط و خطا مصون است . اما خدا

مصون نیست. بدلیل اینکه خدا درسوره (توبه)خلود
بهشت را بمها جروانصار وعده داده . پس از آنکه
مهاجرو انصار خلافت را از علی غصب کردند . دید
خطا کرده . از وعدهٔ خود پشیمان شد. و آنها را
مخلدفی النار نمود. بهمین نظردر بارهٔ علی گفته‌اند-

در پس پرده نهان گشتی وقومی بضلالت
حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدائی
تاکی این قوم دراین جهل و ضلالت باشند
پرده بردار و برون آی ازاین ننگ خدائی

اما خود علی در نهج البلاغه همه جا میفرماید
(خدا از خبط خطا مصون است) و در خطبه(۲۰۷)
میفرماید (من از خبط خطا مصون نیستم) و نیز در
خطبه(۵۷) میفرماید (اگر من درست رفتار نکردم .
مرا بیدار نمائید)
خیلی عجب است که اهل تشیع علی را ازخطا
مصون میدانند . اما بیعت او را بخلفاء قبول ندارند-!!
(یا اهل الکتاب لاتغلوافی دینکم غیرالحق و لاتتبعوا
اهواء قوم قد ضلوامن قبل واضلوا کثیرا)-
خلاصه شیعیان علی در هیچ چیز باعلی وآل علی
موافق نیستند. فقط بمنظور عوام فریبی به حب علی

تظاهر میکنند - تا در زیراین نقاب آیین علی وآل علی را ریشه کن کنند. وآثار (عزب) را ازکشورعجم براندازند (۱) بهمین‌سبب دانشمندان. میگویند، اطلاق لفظ شیعه براین گروه غلط ودروغ است آنهارا دشمن (علی) یا « مبتدعه » باید گفت زیر اساس مذهب آنها جزمخالفت باروية علی که از عرب بوده و احداث بدعت چیز دیگر نیست - از خداوند باید مسئلت نمودکه این گروء رابراه راست هدایت‌فرماید تا شاید تجدید و حدت‌امکان‌پذیر گردد. وهردوفرقه دوش بدوش پیش بروند . انشاءالله -

«۲» (اختلاف شیعه باعامهٔ‌مسلمین)

در مواریث

در چند فقره از مسایل ارثیه هم گروه شیعه

---

(۱) گروه اول بنیان گذار (مذهب) تشیع لفظ (شیعه) را بعلامت (رمز) گذاشته بودند وهر کسی‌شرایط رمزی آنرا قبول میکردو آمادگی‌خودرا برای‌انجام عملی کردن‌نقشهٔ آن اعلام میداشت آن لفظرا بر او اطلاق میکردند ومیگفتند شیعه شده یعنی حاضرانجام دادن مطالب مرموز شده است و جای اطمینانست ←

باعامهٔ مسلمین مخالف‌اند که در رسالهٔ (تصویب . عول تعصیب » اشتباهات اهل تشیع را روشن نموده‌ام . خواستاران بآن رساله مراجعه فرمایند -

ازمندرجات نهج‌البلاغه . که در این رساله ذکرشده .

و تواریخ اسلام و غیراسلام . روشن وآشکار است که علی خلیفهٔ بلا فصل نبوده . بلکه‌قلباً از قبول خلافت بیزار بوده . و همه جا امتناع نموده است . و مایل بوده که وزیرباشد نه امیر .

یعنی میخواسته مسئولیت نداشته باشد . بلکه مسئولین و متصدیان امرخلافت را (کمك) ویاری‌نماید

نیزروشن شدکه علی اطاعهٔ امیر برمسلمین را هرکس باشد. واجب شمرده‌است. وآشکار گردید که‌ذکر

(ش) بعلامت «شر» «ی» بعلامت «یاد» « ع» بمعنای «عرب» و«هی» را بنشانهٔ « هی کشیدن » رمز گزاری‌کرده بودند .

یعنی شرعرب‌راازیادنبریدو برایشان‌هی‌بکشید و نگذارید در میان شما بمانند ورسوخ کنند - مسلماً محمد، علی آل وعترهٔ‌طاهره‌هم‌از عرب بودند م‌س‌م

اسم(علی)در(اذان)(ومسح)دروضو). و گذاشتن (مهر)
در (نماز) و(مرده) پرستی. (وعزا) داری عاشورا.
همه بدعت‌اند و ممنوع . وطبق فرمایش امام جعفر
مبتدع مشرك است ومخلد فی‌النار.

ونیز معلوم شد که رأی ابوبکر راجع بفدك
درست بوده وعلی آنرا تنفیذ نموده است.

وآفتابی شد که امام زمان وجود خارجی ندارد.
ودروغ محض است . و آخوندها برای کسب مقام .
و تسخیر عوام و امرار معاش خود اختراع
کرده‌اند. ونیز محقق شد که (سب) و(رفض)(اصحاب)
(رسول) خروج از اسلامیت است . وواضح شد. که
آنچه پیشوایان تشیع گفته‌اند ومیگویند .

همه جعل وافتراء ومخالف باقرآن. وسنت
رسول. ومندرجات نهج‌البلاغه . واجماع . وعقل
امت . که جزعناد ولجاج و مخالفت بااسلام و دشمنی
باعلی وآل علی. چیز دیگری نیست . بنابراین‌هر
کس یکمرتبه این رساله را بادقت بخواند . و باز
بگوید (من شیعه هستم) از دو حال خارج نیست. یا
بیشرم. وپررو است که پشت پا برفلك و دیر و مصلی
زده. باخدا. وپیغمبر. وعلی. واجماع. وعقل‌مخالفت

میکند. . و یا فطرتاً کودن و نفهم است وحس تعقل و
تشخیص ندارد. وجز آنچه باو تزریق شده نمی‌تواند
چیزدیگر بپذیرد . این دو گروه‌چاره پذیر نیستند.
راه دوزخ راپیش گرفته‌اند وبر نمیگردند. بنابراین
ابه‌آنها کاری نداریم (ختم‌الله‌علی قلوبهم وعلی‌سمعهم
وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم) سروکار ما با
دانشمندان و اهل تحقیق و تفحص است‌که خواستار
حق وحقیقت‌اند .

بنابراین ازآنها میپرسیم اگر مذهب‌تشیع .
همان آیین اسلام است. چراکلمه (تشیع) راکه‌بوی
تفرقه و مغایرت ونفاق میدهد . استعمال میکنید.؟ و
و بجای‌آن خودکلمه (اسلام) راکه دال بر وحدت
است. نمی‌گوئید.؟ واگر غیر اسلام است. چرا می-
پذیرید -که خداوند میفرماید-(ومن‌یبتغ غیر الاسلام
دیناً فلن‌یقبل‌منه و هوفی الاخرة من‌الخاسرین)- در
خاتمه میگوییم - اگر پیشوایان تشیع صادقانه‌خواهان
حقیقت‌اند- ازصمیم‌قلب(تجدید وحدت)راخواستاراند-
دراین هنگام‌که منادی (صلح و صفا) یعنی شاهنشاه
آریامهر . شجاعانه و دلیرانه باعقیدهٔ محکم وایمان
راسخ دامن‌همت بر کمر زده. رهبری‌بشررا عهده‌دار

گشته. باصدای رسا ملل جهان را عموماً . و دول اسلامی را خصوصاً. بسوی (وحدت) و«اتفاق» . و ترک نقار ونفاق. دعوت میفرماید . چرا فرصت‌را مغتنم نمی‌شمارند. که اختلافات و تعصبات را . کنار بگذارند. همه یکدل ویکزبان . دعوت اورا«لبیک» بگوئیم ـ وهر گونه خس وخار راکه باعث رکود و عقب‌ماندگی‌است. ازسرراه برداریم. وبسعادت‌سرمدی نایل گردیم.؟؟ «جنك بس‌است». که‌ازآن۱۳۸۷سال‌میگذرد

«والذین جاهد و افینالنهدینهم سبلنا وان الله مع‌المحسنین»

(محمدمردوخ) ۴۵/۴/۱۵

مارفتنی هستیم، علت «ایجادما» فقط عبادت خداوند است، دین‌ما دین اسلام ، وراهنمای صحیح آن‌جامعترین‌دستوروآخرین‌پیام‌پروردگارجهان بعالم بشریت، بنام «قرآن» است که زبان نبوة طابق‌النعل بالنعل آنرا بیان فرموده است ، لذا صحت و سنجش رفتاروگفتاروپندار‌بشرواقعی‌بآن‌است وما میدانیم که‌در آنجاازسنی وشیعه وتفرقه ونفاق‌که‌ازمجعولات عوامل خارجی در گروه مبتدعه است ، خبری نیست . پس ما باید بیدار شویم و خود را و دین خود را نبازیم .

م س م

تاریخچه انشقاق اسلام بدوفرقه شیعه و سنی

تالیف

فقیر محمد مردوخ

۱۳۴۱

باسمه تعالی

تاریخچهٔ انشقاق اسلام . بدو فرقه شیعه و سنی

دراواخر قرن ششم هجری . شیخ صفی سر سلسلهٔ سلاطین صفویه . درمسلك تصوف بارشاد عام . و هدایت عوام اشتغال داشته . ودر سال - (۷۳۵) قمری برحمت حق پیوسته، و در اردبیل مدفون گشته است . وشیخ صدرالدین پسرش جانشین اوشده . پس از فوت شیخ صدرالدین هم خواجه علی پسرش بجای پدر نشسته . وبعد ازخواجه علی نیز شیخ ابراهیم پسرش تکیه وخانقاه ودراویش را اداره نموده است . پس ازدر گذشت شیخ ابراهیم . شیخ جنید پسرش مسند آرای ارشاد گشته ثروت ودراویش و پیروان زیاد بهمرسانیده بهوس پادشاهی افتاده است . وبالنتیجه خودشیخ جنید و شیخ حیدرپسرش بدست شیروان شاه کشته میشوند . شیخ اسمعیل پسر شیخ حیدر که اورا (حیدر اوغلی) گفته‌اند با کمك دراویش و پیروان و

منسوبین بعزم انتقام پدروجدخود قیام میکند .ومقام سلطنت
ایران را احرازمینماید . وشیخ اسمعیل مبدل بشاه اسمعیل
میشود . ودرصدد برمی آید که قلمرو خود را توسعه دهد -
بسلطان سلیم سلطان دولت عثمانی پیغام میدهد - خلافت
اسلامی . یعنی سلطنت برمسلمین . حق علی واولاد علی است
سه خلیفه صدراسلام این حق را ازعلی غصب کردند .سلاطین
عثمانی هم که ازنسل علی نیستند غاصب اینمقام اند . خلیفه
حقیقی منم که ازنسل علی هستم وسلسله نسب من بامام موسی
منتهی میگردد . اگرسلطان سلیم میخواهد برعزت واحترام
خود باقی باشد. باید ازطرف من حکومت داشته باشد.اگرنه
حکمران دیگری بآن منطقه خواهم فرستاد . سلطان سلیم
که دارای مقام خلافت مطلقه برتمام کشورهای اسلامی بوده
وعموم کشورداران اسلامی دست نشانده او بوده اند از دریافت
این پیغام تعجب میکند . وبالاخره جنگ - (چالدران) در
بین سلطان سلیم وشاه اسمعیل در گرفت وشاه اسمعیل شکست
خورد . این شکست سبب شد که شاه اسمعیل ازخیال توسعهٔ
نفوذ منصرف شود . و بانتظامات. و استحکامات داخلی
پرداخت وخودرا ازتابعیت مرکزخلافت مجزی نمودوپادشاه

مستقل گردید . وکشور ایران را که در آن زمان شافعی
مذهب بودند . واطاعة خلیفه راواجب میدانستند . بازوروقتل
وکشتار مبدل بکشور تشیع نمود -

پس ازانقراض سلسله صفویه که سلطنت ازاولاد علی
منتزع شد . ونادر که شافعی مذهب بودبرتخت سلطنت نشست.
آخوندهای شیعه که دردوره صفویه دارای موقعیت ومقام شده
بودند . واهمه پیدا کردند . برای حفظ خود بدست وپاافتادند
چه بکنند چه نکنند . بالاخره باین فکر افتادند در برابر
شوشتر. درفولی بسازند . یعنی در مقابل سلطان . امامی از
نسل علی درست کنند . وخود را درپناه او ومحفوظ بدارند - لذا
بکلمه (امام آخرالزمان) چسپیدند . که تمام ملل چه زردشتی
چه یهودی . چه مسیحی . چه مسلمان. همه درانتظاراوهستند.
وبمردم گفتند - تصورنشود که صفویه رفتند سلطنت ازاولاد
علی منتزع گردید . سلطان حقیقی امام زمان است که پسر امام
حسن عسکری است . ومانائب اوهستیم . وازطرف اوماموریت
داریم که اسلام را اداره کنیم . لذا برعموم مسلمین واجب
است که تحت تعلیمات ما باشند . و خمس و زکات را بما
بپردازند . وهرکس ازدستور ما تخلف کند . از اسلامیت

خارج . ومخلد في النار خواهد بود - باضافه مردم‌را هم‌وادار
کردند که برغاصبین حق علی و اولاد علی لعن بفرستند .
هدف آنها ازاین لعن فقط لعن برسلاطین خارج ازنسل‌علی
بود . که نادررا مرعوب کنند . زیرا میدانستند که ابوبکر
وعمر وعثمان رفته‌اند . دسترس بعلی هم‌نیست . صحبت از
کار وبار رفتگان موردی ندارد . سرو کار آنها با نادر وامثال
نادر بود که مقامشان محفوظ بماند . مردم هم‌چون شیعه‌شده
بودند . وبیشتر از آخوندها ازنادر میترسیدند . ناچار بدون
شرط وقید وچون وچرا بآخوندهاپیوستند . وباترس ولرزدر
برابر نادرسنگر گرفتند -

نادرهم که‌تازه‌بر تخت‌نشسته‌ومیخواست‌بامردم بطوررأفت
و عطوفت رفتار کند - پس از آنکه دید مردم به پیشوایان
پیوسته‌اند . ودرپناه امام مصنوعی سنگر گرفته‌اند .وازجان
گذشته برغاصبین مقام سلطنت لعن میفرستند . ناچار ازدر
ملایمت ومسالمت وبحث و تحقیق باآخوندهاوارد مذاکره
شد . وکنگره دشت مغان راتشکیل داد ناگاه اجل او را
درربود .آخوندها ازدر گذشت نادر حیات‌تازهٔ بخود گرفتند
وتبلیغات و تزریقات خود را ادامه‌دادند .وبراثر این تدبیر.

یعنی ساختن امام‌موهوم ولعن برغاصبین حق‌علی‌واولادعلی. که
برای حفظ نفوذ و نفاذ آنها محکمترین سپر و استوار ترین
سنگراست از زمان در گذشت نادر تا کنون موقعیت خود را
حفظ کرده‌اند ومهار جامعه را بدست گرفته‌اند . وهرسال هم
ملیونها سیل‌لیره وچك‌واسکناس ازهرطرف باسم(سهم‌امام)
به‌جیب آنهاسرازیرمیشودوازحسن‌تدبیرخود . ونادانی جامعه
لذت‌میبرندو کیف‌میکنند.ضمناًهم‌در کمین‌هستند که‌هرزمان
فرصت پیدا کنند. خودمستقلازمام‌سلطنت رابدست بگیرند -

روی همین نظراست . که دائماً ازرشد وبلوغ‌جامعه
جلو گیری میکنند باهر گونه تحول واصلاحاتی‌مخالفت‌می-
نمایند . سد راه ترقی‌شده‌اند . نمیگذارند مردم بیدارشوند-
زیرامیدانند اگرمردم‌بیدارشوند وبفهمند امام‌زمانیکه‌آنها
درست کرده‌اند . ازبیخ دروغ است . حسابشان بکلی‌تفریق .
وسرشان بی کلاه خواهد ماند چون حرفه وهنری‌هم ندارند
از گرسنگی تلف میشوند . ناچار دودستی بامام مصنوعی‌خود
چسپیده‌اند ونمی‌توانند ازآن دست بردارند.درصورتیکه‌تمام
تواریخ‌اسلام وغیراسلام متفق‌اند براینکه امام‌حسن‌عسکری
بلاعقب مرده . ومتروکات او دربین مادر و برادرش توریث و

تقسیم شده است . حضرت امام علی‌نقی پدر امـام حسن هم تصریح فرموده که پسرمن امام حسن (خاتم‌الأئمه) است و آخرین امام از نسل علی است وپس ازفوت او امرامامت در سلسله علی خاتمه پیدا میکند ـ که فاضل کلینی هم در اصول کافی صفحه (۱۷۰) عین روایت مذکورراذکر کرده‌است.

بنابراین عدد أئمه از نسل علی یازده نفراست و امام دوازدهم مصنوعـی و بیمورد است ـ امام موعودیکه حضرت رسول وپیغمبران گذشته ازآمدن او خبر داده‌اند . و درعالم ارواح ومثال برآنها جلوه گر شده و اخیراً هم در رؤیا بر شاهنشاه ما تجلی نموده . شخصی‌است که درآخرالزمان‌یعنی قریب بانفجار کرهٔ زمین که‌هنوزملیونها سال‌بآن زمان‌مانده. متولد میشود وقدم‌بعرصهٔ‌شهود میگذارد ودرسن چهل‌سالگی قیام میکند و دنیارا پرازعدل مینماید . وتمام‌ادیان ومذاهب راباقدرت منطق ونیروی‌الهی از سطح زمین‌میزداید و آئین اسلام را آئین جهانی ودین همگانی میسازد وبـرای اینکه اوازنسل‌علی‌باشد.وازامام‌حسن‌عسکری‌متولدشود .وهزاروچند سال بنفع و مصلحت پیشوایان در سرداب (سامره) مختفی و زندانی باشد . و سلاطین اسلام از نسل علی باشند سندی

در دست نیست . بلکه هر ذیشعوری باین افسانهٔ نامعقول غیرطبیعی . که آبروی اسلام و مسلمین را درنظر جهانیان پایمال نموده میخندد . وبرمخترعین‌آن نفرین میفرستند . بدیهی است که پیشوایان برای حفظ مصالح خود اینگونه افسانه‌ها را بافته‌اند . وافکار وعقاید مردم را ازهرحیث فاسد نموده‌اند . صحت مزاج هر اجتماعی مرهون مبارزه با فساد است. دزدیدن افکاروعقاید مردم نوعی ازسرقت‌است. گرویدن وسرسپردن بسارق . منافی با عقل ومنطق‌است ـ

ازاین مختصر که خلاصهٔ تاریخ انشقاق اسلام بدوشق شیعه و سنی است روشن میشود . که مخترع عنوان (غصب خلافت) وایجاد شیعه دربرابر اسلام. شاه اسمعیل‌صفوی‌است که بمنظورمجزی نمودن کشورایران ازقلمرو خلافت‌اسلامی آنرا ابتداع نموده ـ

مخترع (امام موهوم) هم پیشوایان شیعه‌بوده‌اند . که ازترس نادرشاه وسلاطین بعدازاو باین افتراء پرداخته‌اند — اکنون که این موجبات مرتفع شده . پیشوایان اگر آرام بنشینند . کسی با آنها کاری ندارد . ملت هم که مورد توجه و عنایـات دولت است دیگـر ادامه این اختلاف

و نفاق . و تشبث بموهومات و اباطیل موردی ندارد . وظیفه
دانشمندان وروشن فکران است که عوام بیچاره را از این منجلاب
خرافات بیرون بکشند ونگذارند بیش از این دنبال خرافات
بروند وازاستعمال کلمهٔ شیعه وسنی . بابی وبهابی و...و.. که
باعث تفرقه وجدائی است اجتناب نمایند . وبرادروار دوش-
بدوش همدیگر درصحنه روزگار جلوبروند . و با همدیگر
دوستانه وصمیمانه زندگانی نمایند . آب که بدوعنصر (هیدرژن.
واکسیژن) تجزیه شود . هیچیك از آن دو عنصر خاصیت آب
را که مایه حیات تمام جانداران است . ندارد -
مرادما نصیحت بود و گفتیم . حقیقت را بیان کردیم و رفتیم —
والسلام علی من اتبع الحق والهدی

محمد مردوخ
۴۲/۱۰/۱۷